

انسان دوستی اقتصاددان لیبرال

بهروز فرهیخته

۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۱

برخورد ننگین رژیم جمهوری اسلامی و کارگزارانش با افغان ها، به دکتر موسی غنی نژاد، استاد اقتصاد، که هر از چندگاهی در روزنامه *دنیای اقتصاد* مقاله می نویسد و از مرشدان فکری این روزنامه است، بهانه داده است که در مقاله کوتاهی زیر عنوان «**هیچ توجیهی قابل قبول نیست**» در نقد خود به این برخورد، ضدیت خود را با **تعیین حداقل مزد کارگران و سندیکاهای طبقه کارگر** آشکار کند.

اشک تمساح این اقتصاددان لیبرال، که به لیبرال بودن خود مباحثات می کند، برای افغان ها، در جان حتی سنگ دل ترین انسان ها چنان نفوذ می کند که ممکن است از قصد پلید او در این به اصطلاح انسان دوستی، که در واقع ایجاد نیروی کار ارزان برای فربه تر شدن سرمایه است، سردرنیاورند. او در آغاز مقاله خود می نویسد: «**خبر ممنوعیت ورود افغان ها به پارکی در اصفهان در نخستین روزهای سال نو غبار غم بر ایام نوروزی افکند و این غم هنوز از یادها نرفته**

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۱۰ خرداد ۱۳۹۱



فهرست:

ص ۱	انسان دوستی اقتصاددان لیبرال
ص ۶	وضعیت زندگی و کار کارگران بنادر جنوب
ص ۱۲	بیکاری ۴۰ درصدی صیادان طی یک سال گذشته
ص ۱۳	مقدمه انگلس بر جنگ داخلی در فرانسه
ص ۳۲	تعبیر چندگانه خط فقر!
ص ۳۳	ولی فقیه و استفتا درباره اینترنت
	چرا جمهوری اسلامی با برگزاری روز جهانی کارگر
ص ۳۵	مخالف است؟
ص ۳۶	اتحاد آموزگاران ضامن پیروزی آنان است
ص ۳۹	دو شعر

ممکن را بر دوش طبقه کارگر تحمیل می کند. فشاری که در آن قوانین کار با قوانین تجارت عوضی گرفته می شود و در نتیجه از جمله با تعیین حداقل مزد کارگران و تشکل یابی آنان به هر شکل و بهانه ای مخالفت می کند.

غنی نژاد در رابطه با مشکل اقتصادی می نویسد: «بهانه دیگر و شاید مهم‌تری که دستمایه رفتار تبعیض‌آمیز [با افغان‌ها] قرار می‌گیرد مشکلات اقتصادی است. ادعا می‌شود که افغان‌ها فرصت‌های شغلی را از ایرانی‌ها می‌گیرند و با قبول دستمزدهای پایین‌تر مانع بالا رفتن سطح رفاه کارگران ایرانی می‌شوند. این در واقع مغالطه رایج در همه جوامع مهاجرپذیر است که عمدتاً از سوی برخی سندیکاهای کارگری مطرح می‌شود و مورد استقبال مسوولان اقتصادی قرار می‌گیرد» (تکیه بر کلمات از ما است)

ادعای گرفتن فرصت‌های شغلی توسط کارگران مهاجر (از جمله کارگران افغانی) از کارگران بومی (از جمله کارگران ایرانی) زاده فکر کارگران در هیچ نقطه جهان نیست و به سندیکاهای کارگری هیچ ربطی ندارد (روشن است که منظور ما سندیکاهای زردی که منویات بورژوازی و دولت‌ش را به پیش می‌برند، نیست). این ایده در درون خود طبقات بورژوا و

بود که خبر ممنوعیت ورود افغان‌ها به استان مازندران نمک بر زخم دیرین نهاد. براساس کدام منطق انسانی می‌توان هم‌نوعان خود را به دو گروه تقسیم کرد و گروهی را از حقوق اولیه خود محروم کرد؟»

آری او به درستی این منطق را زیر سؤال می برد ولی آیا هدفش واقعاً انسانی است یا این دفاع از افغان‌ها برای این است که از خود آنان و به کمک شان برای سرمایه داری عقب مانده ایران خوراک مناسب فراهم آورد؟ ما در زیر به این موضوع می‌پردازیم:

به گفته غنی نژاد ظاهراً دو دلیل عمده برای توجیه چنین رفتار نامعقول، خلاف شان انسانی و تبعیض‌آمیز به ضد افغان‌ها مطرح می‌شود: یکی مسأله امنیت اجتماعی و دیگری مشکل اقتصادی. تا آنجا که به مسأله امنیت اجتماعی مربوط می شود او در نقد خود برخطا نیست. او به عنوان یک لیبرال در این باره مواضع حقوقی درستی ارائه می دهد. خطای او آنجاست که «مشکل اقتصادی» مربوط به این موضوع را بررسی می کند و در این بررسی به عنوان نماینده فکری بورژوازی صنعتی یک کشور سرمایه داری عقب مانده ظاهر می شود. بورژوازی که بسیار دیر به صحنه رقابت بازار جهانی وارد شده است و برای جبران عقب ماندگی خود تمام فشار

دولت های آن به دلایل مختلف و گاه متضاد تولید شده است و در بین بخش های عقب مانده طبقه کارگر کشورها تبلیغ می گردد و به خاطر عقب ماندگی فرهنگی، توسط این بخش از طبقه کارگر کشورها، باور می شود. در حالی که اگر با صبر و حوصله و با دلایل محکم برای کارگران توضیح داده شود که علل بیکاری کارگران را باید در تولید، تجارت و سیستم پولی نظام سرمایه داری جستجو کرد، حتی بسیاری از کارگران این بخش عقب مانده آگاه خواهند شد و دیگر چنین سمومی را که بورژوازی و دولتش برای دامن زدن به رقابت در بین کارگران با تبلیغات دروغ مانند اقتصاددان لیبرال ما در ذهن آنان وارد می کنند، به دور خواهند انداخت. برای همه و نیز قطعاً برای خود غنی نژاد روشن است که به چنین فکری در ایران از سوی سندیکاهای کارگری دامن زده نشده است. زیرا اساساً در ایران سندیکاهای کارگری در دوره های طولانی یا وجود نداشته اند و یا بسیار ضعیف و ناتوان بوده اند و بنابراین فرصت و امکان پرداختن به چنین مسائلی را نداشتند. مسأله مهاجرت کارگران خارجی به ایران در ابعاد بزرگ، کلاً از جمله مسایل بعد از انقلاب بهمن است و از انقلاب بهمن به بعد هم به علت سرکوب دائمی تشکل های کارگری اساساً چنین نگرشی، که غنی نژاد به سندیکاها نسبت می دهد، در آنها

طرح نشده است. حتی نگاهی سریع به اعلامیه های اول ماه مه سال های اخیر تشکل های کارگری در ایران خلاف گفته غنی نژاد را اثبات می کند، زیرا خواننده در آنها می بیند که این تشکل ها به دفاع از حقوق مهاجران افغانی و بویژه به دفاع از حقوق و مزد برابر کارگران افغانی با کارگران ایرانی پرداخته اند و مخالفت اصولی خود را با هر نوع تبعیض ملی و قومی و پامال کردن حقوق کارگران خارجی شاغل یا ساکن در ایران در تمام زمینه ها نشان داده اند. چنین اتهام دروغی از سوی یک استاد اقتصاد، شأن علمی خود او را زایل می کند. اگر غنی نژاد سندیکاهای کارگری فرانسه، کشوری که او از آنجا دکترای اقتصاد گرفته است، را نه به دروغ، بلکه به حقیقت در نظر داشت، به عنوان مثال می دید که ت. ژ. ت. بزرگ ترین کنفدراسیون سندیکائی سراسری کارگران فرانسه به هیچ وجه چنین موضعی نسبت به کارگران مهاجر ندارد، به عکس، این کنفدراسیون، تظاهرات و حرکت های زیادی برای قانونی کردن وضعیت کارگران خارجی فاقد کارت سکونت و پروانه کار (les sans papiers) که در فرانسه سکونت دارند به راه می اندازد و از مبارزات کارگران مهاجر حمایت می کند و با اقدامات سرکوبگر پلیسی و اداری به ضد آنها مخالفت می ورزد. غنی نژاد که در فرانسه

به خوبی دیده می شود که اقتصاددان لیبرال به اصطلاح انسان دوست ما آشکارا دروغ می گوید.

غنی نژاد در ادامه می نویسد: «آمادگی افغان‌ها یا برخی هموطنان ایرانی برای کار با دستمزدهای پایین به عنوان یک رذیلت و بد جنسی معرفی می‌شود در حالی که در واقع امر، فضیلت بزرگی است که نتیجه آن افزایش ثروت و رفاه عمومی است.» (تأکید بر کلمات از ما است). معنی واقعی فضیلت بزرگِ مزدهای پایین کارگران افغانی و برخی از کارگران ایرانی چیست؟ این فضیلت بزرگ، چیزی جز تن دادن به مزدی پائین تر از حداقل مزد نیست؛ که خود بسیار پائین تر از خط فقر است! این اقتصاددان لیبرال که روح قوانین تجاری را بجای قانون کار می نشاند و مسأله اش نیست که کارگر در جامعه معاصر به عنوان انسان دارای نیازهایی است که مزد حداقل اگر براساس زندگی متوسط یک خانوار شهری محاسبه و پرداخت شود تازه می تواند به زحمت این نیازها را برطرف کند، مستقیماً زبان و بلندگوی بورژوازی صنعتی عقب مانده ایران است که فکر می کند با هرچه پایین تر بودن مزد کارگران قیمت های کالاهای تولید شده در ایران پایین تر و در نتیجه رقابتی تر خواهد شد؛ در حالی که افزایش مزد کارگران در تناسبی مستقیم با قیمت کالاها نیست. مزدهای

زندگی و تحصیل کرده قطعا می داند که اساسا احزاب حاکم دست راستی و راست افراطی هستند که به ضد کارگران خارجی، و به طور کلی مهاجران، تبلیغ نژاد پرستانه و بیگانه ستیز می کنند. این در حالی است که خود احزاب دست راستی فرانسه (خواه گلیست ها و خواه دموکرات مسیحی ها که خود را سانتریست می نامند) سال ها پیش صدها هزار کارگر خارجی را از آفریقا و غیره به فرانسه آوردند. اکنون نیز سرمایه داران از یک سو از استثمار کار سیاه با مزد بسیار پائین تر از حداقل مزدهای کارگران خارجی (به ویژه اگر فاقد کارت سکونت و پروانه کار باشند) سودهای گزاف به جیب می زنند و از سوی دیگر تقصیر بحران و وضعیت بد اقتصادی را به گردن مهاجران و کارگران خارجی می اندازند!

غنی نژاد نمی تواند نداند که در فرانسه نه سندیکاهای، بلکه حزب دست راستی جبهه ملی به رهبری ژان ماری لوپن و اکنون دخترش مارین لوپن و نیز حزب اتحاد جنبش مردمی (UMP) اتحاد گلیست ها با بخشی از سانتریست ها و حزب رادیکال، مهم ترین ائتلاف حامی نیکلا سارکوزی، رئیس جمهور شکست خورده فرانسه است که کارزار و جنگ صلیبی به ضد کارگران خارجی و مهاجران به طور کلی به راه انداخته اند و نه سندیکاهای کارگری. بدین سان

[افغان ها] به بازار کار موجب رشد اقتصادی بیشتر می‌شود و در جهت تامین منافع عمومی است. واضح است که هرچه رشد اقتصادی بیشتر شود تقاضا برای نیروی کار افزایش یافته و در نهایت منجر به بالا رفتن دستمزدها نیز می‌شود، اما ممانعت از ورود نیروی کار ارزان به بازار نتیجه‌ای جز پایین آمدن رشد اقتصادی و در نهایت فشار روی دستمزدها در جهت معکوس نخواهد داشت.»

جمله نخست او اعترافی است به شرایط عقب مانده ای که سرمایه داری ایران در آن رشد می کند و بنابراین بورژوازی صنعتی عقب مانده ای که بر روی نیروی کار ارزان و استثمار مطلق کارگران برای فربه تر شدن خود حساب باز کرده است و با هر چیز که جنبه انسانی رابطه کار را مطرح کند، مانند دوره انباشت اولیه سرمایه، به شدت مخالف است و خود زمینه ساز یک حاکمیت استبدادی برای پیشبرد منافع اش است. وانگهی در کشوری که حدود پنج میلیون نفر بیکار دارد سخن گفتن از «ممانعت از ورود نیروی کار ارزان به بازار» که از نظر او شامل فضیلت بزرگ نیروی کار کارگر افغانی و برخی از کارگران ایرانی است، مضحکه ای برای مخالفت با تعیین حداقل اجتماعی مزد کارگران است. اما اینکه او می گوید «هرچه رشد اقتصادی بیشتر شود تقاضا برای نیروی کار

پایین تر کارگران چیزی جز سود بالاتر برای سرمایه داران نیست. مزدهای پایین تر خود به خود به معنی افزایش تولید و بنابراین افزایش ثروت اجتماعی و در نتیجه رفاه عمومی نیست. مزدهای پایین تر بی تردید به معنی افزایش ثروت و رفاه سرمایه داران است که اقتصاددان لیبرال ما آن را به جای افزایش ثروت اجتماعی و رفاه عمومی قالب می کند. مزدهای پایین تر حتی به معنی تضمین کار برای همه کارگران نیست. ما در اینجا تنها خاطر نشان می کنیم که بیکاری و ارتش ذخیره کار یکی از خصوصیات ذاتی نظام سرمایه داری و از قوانین بنیادی انباشت سرمایه است. به علاوه حتی اگر سطح مزد کارگر افغانی و کارگر ایرانی در یک کار معین برابر باشد، دلیلی وجود ندارد که سرمایه دار کارگر ایرانی را ترجیح دهد. بخصوص هنگامی که بی حقوقی اجتماعی افغان ها را در ایران در نظر بگیریم می بینیم کارگر افغانی برای حفظ کار ناگزیر است با شدتی توانفرساتر از کارگر ایرانی کار کند و سریع تر فرسوده تر شود و هیچ تشکلی هم برای او وجود ندارد که مانع چنین وضعیتی شود.

این اقتصاددان لیبرال همچنین می گوید: «وقتی که شرایط اقتصادی طوری است که افزایش تولید و ثروت، در برخی از اقتصادها، تنها با دستمزدهای پایین تر امکان پذیر است، ورود آنها

تحلیل غنی نژاد در زمینه منشأ مخالفت با کارگران خارجی نیز، مانند وعده های سر خرمن او در زمینه معجزه شفا بخش و رفاه آفرین بازار، چیزی جز دروغ و پوشاندن حقیقت نیست.

وضعیت زندگی و کار

کارگران بنادر جنوب

آرش جاوید

۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۱

در کنار سواحل وسیع دریای جنوب ایران، کارگران زحمتکشی ساکن اند که به رغم تفاوت های فرهنگی و بومی در یک چیز مشترکند: درد و رنجی که حاصل تمام عمرشان تا پیری و فرسودگی ناشی از کار طاقت فرسا و دستانی تهی است. رنجی که با چهره های سوخته از آفتاب سوزان و دستان پینه بسته از تماس با ریسمان و تور ماهیگیری و صبوری و شکیبایی از چشم دوختن بر دریا و مقاومت و دریا دلی به هنگام دل سپردن به طوفان و موج، عجین گشته است.

جاشوها، کارگران صیادی و ملوانان جنوب از کودکی تا فرسودگی با کار در قایق های کوچک موتوری و لنج های چوبی و کشتی های متعدد صیادی و تجاری (صفاری) روزگار پر مشقتی را سپری می کنند. آنان که در بدترین شرایط

افزایش یافته و در نهایت منجر به بالا رفتن دستمزدها نیز می شود» به طور عام و همواره درست نیست. این نظر تنها در برخی شرایط و غالباً تا حدی در مورد یک سرمایه داری عقب مانده صادق است و نه در مورد یک جامعه صنعتی، زیرا در جامعه صنعتی رشد اقتصادی با افزایش بارآوری کار، که می تواند تقاضای نیروی کار را کاهش دهد، همراه است.

غنی نژاد که اقتصاد بازار برایش وحی آسمانی است می خواهد این افسانه کهنه شده و مندرس را به خوانندگانش حقه کند که بازار حلال همه مشکلات و تعادل بخش بی تعادلی های اقتصاد است. حتی اگر تمام نقدهای اقتصاد سیاسی از بازار و ایمان خرافی بدان را، که توسط مارکس و دیگر اقتصاددانان طرفدار سوسیالیسم علمی و نیز برخی از اقتصاددانان بزرگ بورژوا - که دنباله رو مکتب نئوکلاسیک و نئولیبرال نبوده یا نیستند - صورت گرفته، کنار بگذاریم، دست کم می بینیم که بحران بزرگ اقتصادی چند سال اخیر، که هنوز به پایان نرسیده و مرکز انفجار آن درست در جوامعی بود که ایده آل های آقای غنی نژاد را به عمل در می آورند، به هرکسی که چشمی برای دیدن دارد نشان داده و می دهد که نه «دست نامرئی بازار» و نه «دست مرئی مدیران و سرمایه داران» قادر به ایجاد تعادل و حل تضادهای اقتصادی سرمایه داری نیست.

بسیار ناچیز دریافت می کنند (البته فعلا به دلیل ممانعت از ورود کالاهای مسافری و ملوانی (ته لنجی)، شناورهای تجاری در بنادر مختلف جنوب رفتن به کشورهای عربی را برای خود سودمند تلقی نمی کنند و معمولا زمان خروجی زدن و سفر تا 2 الی 3 ماه نیز به تأخیر می افتد). مزد حاصل از این سفر طولانی با کار مشقت بار و دوری از خانواده، بسته به وظائف و مسئولیت هایشان مبلغی بین 300 تا 400 هزار تومان و یک گونی برنج برای جاشوها و 600 تا 700 هزار تومان برای ناخدا می باشد.

اما بخشی دیگر از ملوانان (جاشوها) که در قایق ها و لنج های صیادی به شغل ماهی گیری اشتغال دارند، همواره چشم به دریا دوخته اند که با اعلام آرامش دریا و مناسب بودن هوا، نان خود را در بقچه ای ببیچند و تن های خسته خود را ساعت ها به دریا بسپارند که شاید با پهن کردن تورها و گرگورها (نوعی توری فلزی که شبیه قفس می باشد)، صیدی عایدشان گردد. این بخش از ملوانان که به کار صیادی مشغولند به مراتب شرایط دستمزدشان اسفبارتر از ملوانان (جاشوها) لنج های تجاری است. صاحبان قایق ها و لنج ها هیچ تضمینی برای پرداخت مزد در قبال ساعات کار و همراهی کردن با ناخدای قایق و لنج به آنها نخواهند داد (که معمولا زمان کار یک روز برای قایق و یک هفته برای لنج ها می

کاری و آب و هوایی و با در خطر قرار دادن جان خود در پی تأمین معاش اند، یکی از محروم ترین بخش های کارگری ایران هستند که از کم ترین امنیت جانی و شغلی، بهداشت کار و تأمین اجتماعی و حمایت قانون کار نیم بند سرمایه داری نیز برخوردار نیستند.

آنان روزها و شب های بی شماری را در شرعی و گرما و آفتاب تابستان و در باد و طوفان و سوز و سرمای زمستان، بسر برده و استثمار و بهره کشی مضاعفی را متحمل می شوند.

بخشی از ملوانان و جاشوها که روی لنج های تجاری (صفاری) کار می کنند، به دلیل رفت و آمدهای مکرر در دریا و سفر به کشورهای خلیج، حتی برای تهیه لوازم اولیه زندگی شان به بازار این کشورها وابسته اند. همین امر موجب گردیده که نوسانات نرخ ارز و کوچکترین تغییر در مقررات دولتی و نیز افزایش هزینه هایی که به آنها تحمیل می گردد (مانند افزایش قیمت سوخت قایق و لنج ها)، مستقیما بر زندگی آنها تأثیر بگذارد. ملوانان برای هر رفت و برگشت دریایی، از زمان حرکت به طرف مقصد تا رسیدن و منتظر ماندن برای بار و بارگیری تا برگشت و در نوبت تخلیه بودن و باز هم انتظار در بندر تا فرا رسیدن نوبت بعدی مسافرت، که به طور متوسط 45 تا 50 روز خواهد شد، مزدی

این بخش کار می کند (چرا که در بنادر اقتصاد و زندگی مردم حول کار در دریا می چرخد)، به ویژه جاشویی که در بخش صیادی کار می کند باید از ابتدا شرایط طاقت فرسا و ویژه ای را تحمل کند، مانند بی خوابی، تحمل گرما و سرما، تحمل ناامنی ناشی از خطرات جوی (باد، موج و طوفان)، عدم ایمنی در قایق های کوچک و لنج های چوبی (و نیز فرسوده و فاقد امکانات)، عدم چشم انداز مشخص برای دریافت مزد مناسب در ازای انجام کار روزانه. این شغل در زمره کارهای خطرناک جهان به شمار می رود و معمولا در طول سال تعدادی از قایق ها و یا لنج ها در دریا غرق می شوند و تعدادی از خدمه و کارکنان فوت می نمایند. بسیاری از خانواده ها به همین دلیل داغ از دست دادن نان آور و یا عزیزی را بر دل دارند و همیشه نگران وضعیت هوا و بازگشت سالم اطرافیان شان می باشند. زنان به ویژه از این جهت با مشکلات روحی و اضطراب درگیرند.

طبق عرف قانونی برای کارهای سخت و زیان آور مدت سن بازنشستگی باید کمتر باشد، اما در مورد کار جاشوها برعکس این قضیه صادق است. در طول یک ماه فقط 15 روز کاری بیمه برای آنها محسوب می شود و این یعنی کار سخت تر، زمان بازنشستگی طولانی تر.

باشد) مگر اینکه به شکل اتفاقی و شرایط مناسب جوی صیدی به تورشان بیفتد، در این صورت براساس توافق سهمی از صید نصیب جاشو می گردد. البته در سالهای اخیر بنا به دلایل متعدد و از جمله شرایط جوی (باد و طوفان)، کثرت تعداد قایق و لنج ها، مسائل زیست محیطی و ممانعت های قانونی، اوضاع صید رضایت بخش نیست. با توجه به شرایطی که گفته شد، برای صیادان به طور متوسط کمتر از چهار ماه زمان کار مستمر در سال، مهیا است. با توجه به نابسامانی اوضاع اقتصادی و تورم و گرانی، امرار معاش و تأمین خانواده در چنین شرایط فلاکت باری، هولناک خواهد بود.

برای شناخت بیشتر ابعاد زندگی و کار این بخش از جامعه ی کارگری، مستقیما پای سخنان یکی از این ملوانان زحمتکش می نشینیم:

- پیشاپیش از همکاری شما و یاری به ما در تهیه این گزارش، تشکر می کنیم. در رابطه با حرفه ای که به آن مشغولید اطلاعاتی به ما بدهید.

به طور کلی کار ملوانی یا جاشویی، شغلی است که ارتباط مستقیم با دریا و قایق و لنج دارد. در صورتی که کارگری تجربه یا عادت به این کار نداشته باشد، سختی کار برایش غیرقابل تحمل می شود. به این معنا که جاشویی که ناگزیر در

داشته باشد 900 نفر به طور مستقیم مشغول به کار اند و اگر 200 لنج یا کشتی صیادی وجود داشته باشد 2000 نفر کارگر دارد. این آمار را می توان به تمام شهرهای بندری تعمیم داد تا جمعیت انبوه کارگران و شرایط کار و مشکلات مشترکشان را تصور کرد.

• وضعیت دستمزد ملوانان (جاشوها) بر چه اساس است؟

چنانچه قبلا گفتیم مزد ملوانانی که به کار صیادی مشغولند از پیش تعیین نمی شود. بستگی به آنکه چقدر صید می کنند و یا اصلا صیدی صورت بگیرد یا نه، آنها نیز مزد خود را از فروش ماهی یا میگو دریافت می کنند، که میزان سهم بری از صید معیار خاصی دارد. به این صورت که پس از هر بار صید باید تقسیم بندی صورت بگیرد و این مسئله بر اساس شرایط خاص آن شناور تعیین می گردد. یعنی قایق ها و لنج ها شرایط مختلف دارند. در قایق ها پس از جمع کردن تورها و اتمام صید تقسیم بندی شروع می شود. ابتدا پس از کسر هزینه سوخت (بنزین و روغن) و سایر هزینه های جانبی، کل صید تقسیم بر 2 می گردد. یعنی سهم 3 نفر جاشو یک طرف و سهم مالک قایق نیز یک طرف. سپس سهم جاشوها دوباره به تعداد آنها تقسیم می شود (تقسیم بر 3). می توان تصور کرد هنگامی که

• حداقل سن کارگرانی که در این حرفه (شغل) مشغول به کارند، چقدر است و جنسیت آنان چیست؟

سن ملوانان حتما باید از 18 سال به بالا باشد. زیرا گرفتن کارت ملوانی (الزامی است) منوط به داشتن کارت پایان خدمت و یا معافیت از سربازی می باشد. در این شغل فقط مردان کار می کنند.

• کارگرانی که در این حرفه مشغول به کارند چه تعداد هستند؟

تعداد ملوانان با توجه به شناوری که در آن به کار مشغولند تعیین می شود. در قایق های کوچک 3 نفر، لنجهای چوبی یا کشتی های صیادی 10 نفر و لنج های تجاری 6 - 7 نفر کار می کنند. هر شهر بندری با توجه به تعداد شناورهایی که دارد، تعداد ملوانانش نیز وابسته به آن است. وجود انبوهی از قایق ها و شناورهای مختلف، موجب اسکان جمعیت کارگری زیادی در بسیاری از شهرهای بندری جنوب، از جمله آبادان، اروندکنار، بندرامام، ماهشهر، هندیجان، دیلم، گناوه، بندر ریگ، بوشهر، دلوار، بردخون، بندر دیر، کنگان، عسلویه، گاوبندی، بندر خمیر، لنگه، کنگ، بندرعباس، چابهار، میناب ... شده است. به طور مثال اگر در یک بندر 300 قایق کوچک وجود

تسویه حساب نیز طبق شرایط قایق ها هر 15 روز است که بستگی به کل وزن صید و میزان سهم هر یک از صیادان دارد. کار تورانداختن و جمع آوری آن یک کار جمعی است که همه باید در آن مشارکت کنند.

در رابطه با ساعات کار، همانطور که گفته شد، قایق ها از ساعت 2 الی 3 بعد از ظهر به دریا می روند و بین ساعت 6 تا 8 صبح روز بعد به اسکله برمی گردند. آنان کمی که از ساحل دور می شوند، مثلا در فاصله 4 الی 20 مایلی بندر، تور می اندازند. در طول این مدت طولانی که در دریا هستند پس از تور انداختن و شاید استراحت کوتاهی، بلافاصله پس از جمع کردن تورها به بندر برمی گردند. این کار با خستگی مفرط توأم است. اما ساعات کار موتورلنج ها فرق دارد یعنی شناورهای صیادی مجوز یک هفته صید دارند که در همه شبانه روز به مدت یک هفته روی دریا کار و زندگی می کنند. در لنج های تجاری شرایط به گونه ای دیگر می باشد. حدودا 30 ساعت طول می کشد تا آنها به امارات برسند، پس از آن نیز همه ملوانان باید در لنج باقی بمانند و تا تکمیل شدن بار و برگشت، حق خارج شدن از لنج را ندارند مگر در ساعات مشخص. وضعیت بهداشتی آنان به دلیل طولانی بودن روزهای کار و کمبود امکانات و مقررات بسیار بد می باشد و در

صید کم باشد پس از ساعات طولانی کار، چه چیزی نصیب جاشوها خواهد شد. سرانجام پس از تقسیم بندی نهایی هر سهم که در اصطلاح محلی به آن "گلته" گفته می شود، صید پس از وارد شدن به اسکله، روی ساحل به افرادی که ماهی ها را عمده خریداری می کنند تحویل داده می شود. این افراد نیز معمولا هر 15 روز یکبار با قایق تسویه حساب می کنند. این تسویه حساب در اصطلاح محلی "سون" گفته می شود.

این شرایط در موتور لنج ها به گونه ای دیگر می باشد. بدین گونه که صیادان براساس نوع وظیفه ای که بعهده دارند، حق دارند تعدادی تور ماهی گیری برای خود داشته باشند. مثلا ناخدا 5 تور، موتوری (کارش مراقبت از موتور لنج است) 3 تور، سکونی (کسی که وظیفه سکان گرفتن را دارد) 3 تور، آشپز 3 و جاشوها هم 2 تور. تعداد 10 نفری که در عرشه به کار مشغولند حدودا 14 الی 15 تور دارند که هر تور به متر از 120 الی 140 می باشد. این تعداد یک طرف و خود موتورلنج نیز به تنهایی به اندازه کل سهم تورهای صیادان، حق داشتن تور خواهد داشت که به عنوان حق مالکیت شناور به صاحب لنج تعلق می گیرد. این موتورلنج ها پس از یک هفته در دریا بودن، بعد از برگشت به بندر و پهلو گرفتن تمامی صید خود را به خریدار عمده که با آنها قرارداد دارد تحویل می دهند و روند

خوابی ها، مصرف مواد مخدر به منظور تسکین این آلام در بین آنان رو به فزونی است.

- شرایط این حرفه چگونه است، آیا با فصل تغییر می کند، آیا اساسا برای بازار داخلی و یا بازارهای خارجی تولید می شود؟

شرایط این حرفه و صنعت در فصول مختلف یکسان می باشد. تنها عاملی که موجب اختلال در کار می گردد شرایط جوی (باد و طوفانی بودن دریا)، خرابی موتور شناور و اعمال مقررات دست و پا گیر دولتی است. در طول سال برای صید میگو لنج ها فقط دو ماه حق صید دارند یعنی از اواسط تیرماه تا آخر شهریور. میگو از دیرباز علاوه بر فروش داخلی، از سوی شرکت های خارجی از کشورهای یونان، اسپانیا، آلمان نیز خریدار داشته که البته طرف قرارداد و معامله تجار بزرگ و صاحبان شرکت های عمل آوری خصوصی و شیلات می باشند. در واقع سود اصلی حاصل از فروش ماهی و میگو را همین شرکت ها و سرمایه داران بزرگ به جیب می زنند. مابقی صید آنها برای مصرف داخلی است. جالب توجه است با وجود این که غذای اصلی مردم این مناطق همین محصولات دریایی است اما به دلیل گرانی قیمت و فروش

صورتی که دچار بیماری شوند یا حالشان بد گردد، این وضعیت اسفبارتر می شود.

تمام شناورهای کوچک و بزرگ برای صید موظف به دریافت مجوز صید از سوی اداره بندر و شیلات و نیروی انتظامی و گارد ساحلی مستقر در اسکله می باشند. همه کارکنان باید دارای کارت ملوانی و در لنج های تجاری دارای گذرنامه هوایی و گذرنامه دریایی نیز باشند.

- آثار کار بر سلامت و وضعیت روحی ملوانان چگونه است؟

آثار مخرب کار بر روی سلامت افراد بسیار بالا می باشد. درد مفاصل، کمر دردهای بسیار شدید به دلیل پهن کردن و جمع کردن تورهای زیاد و خیس و سنگین، ضعف چشم ها به دلیل سرما و باد و گرمای طاقت فرسا و مهم ترین عارضه کار، پیری زودرس به دلیل سختی کار و استرس زیاد می باشد که ملوانان را درگیر رنج مداوم ساخته است. نبود امکانات درمانی و بهداشتی در بنادر محروم و همچنین گران بودن هزینه درمان در شهرهای بزرگ مجاور نیز خود معضل دیگری است که ملوانان و خانواده هایشان با آن مواجه اند. تقریبا اکثر آنان بویژه صیادان دارای روحیه ای افسرده می باشند که متأسفانه به دلیل شرایط دشوار حاکم بر کار و زندگی آنها و بی

نان و چشمانی همیشه نگران از آنچه است که ممکن است پیش آید.

بیکاری ۴۰ درصدی صیادان

طی یک سال گذشته

رئیس اتحادیه صیادان از بیکاری ۴۰ درصدی صیادان طی یک سال گذشته در پی اجرای قانون هدفمندی یارانه ها خبر داد. محمد کارگر در گفتگو با ایلنا از افزایش بدهی صیادان به بخش های دولتی خبر داد و گفت: تعداد زیادی از صیادان به دلیل عدم توانایی در پرداخت این بدهی ها ورشکست شده اند. این فعال کارگری در بوشهر افزایش هزینه سفرهای دریایی به تبع افزایش نرخ سوخت پس از اجرای قانون هدفمندی یارانه ها و کاهش ذخایر دریایی را از مهم ترین دلایل افزایش بیکاری صیادان اعلام کرد و یادآور شد: در صورت عدم اعمال سیاست های حمایتی، روند بیکاری صیادان سیر صعودی خواهد داشت. رئیس اتحادیه صیادان بوشهر با بیان اینکه "استان بوشهر ۷۰۰ کیلومتر پهنه ساحلی دارد و این حق مردم است که زندگی خود را از طریق دریا سپری کنند"، یادآور شد: در حال حاضر با توجه به متوقف شدن صیادی این نگرانی وجود دارد که صیادان به جای صید

محصولات (به ویژه میگو) به مناطق دیگر، همه ی مردم قادر به خرید و مصرف آن نیستند.

از جمله خواسته های این کارگران این است که از مزایای شغلی مانند حق مسکن، خواربار و امنیت شغلی بهره مند شوند. از بیمه و بازنشستگی در برابر سختی کار، آسیب دیدگی و از کار افتادگی اصلا خبری نیست و هیچ حمایت قانونی ناظر بر روابط بین آنها و کارفرما و حقوق ملوانان صورت نمی گیرد. مهمترین نکته در کار پرخطر ملوانان این است که هنگام غرق شدن شناور که منجر به مرگ کارگران می شود یا رخ دادن حوادث کار (ایمنی در شناورهای قدیمی نزدیک به صفر است) که به آسیب دیدگی و از کار افتادگی ختم می شود، هیچ ارگان دولتی یا خصوصی و حتی مالکین شناورها، پاسخگوی کارگر یا خانواده او نیست و آنان را به امان خدا رها می کنند!

این پایان کار هزاران کارگر صنایع پرسود دریایی است که در دریا و روی اسکله ها و باراندازها با تهیه مواد غذایی، حمل و نقل دریایی و تخلیه و بارگیری کالاها روزگار می گذرانند. زندگی آنان و خانواده هایشان در مقابل حرص و طمع سرمایه داران حاکم پیشیزی ارزش ندارد. سهم این کارگران از سالها جان کندن، دستانی همیشه خالی، سفره ای همیشه به انتظار

شدیدتر شده اند. شدت استثمار و سودهای نجومی ای که سرمایه داران از کار کارگران به دست می آورند و نیز انباشت و تمرکز سرمایه با سده نوزدهم و زمان رخداد کمون پاریس قابل مقایسه نیست. به رغم تکامل عظیم نیروهای مولد، افزایش تولید و بارآوری کار شاهد فقر سیاه و افزایش شکاف بین فقر و ثروت در تمام قاره ها هستیم. مبارزه طبقاتی نیز، هم از سوی کارگران و هم از سوی سرمایه داران، پیچیده تر شده است. کارگران و سرمایه داران و نیز دولت های سرمایه داری تجربه های زیادی اندوخته اند. به رغم همه اینها، تجربه کمون پس از گذشت این مدت و رخ دادن این همه تغییرات در جهان و در مبارزه طبقاتی، همچنان تجربه ای بزرگ، بزرگ داشتی و آموختنی است. نه صرفاً بدین خاطر که کمون نخستین انقلاب کارگری و نخستین دولت کارگری بود، بلکه به ویژه از آن رو که تجارب مثبت و دستاوردهای کمون در زمینه تغییرات انقلابی در قلمرو سیاست و اقتصاد و حتی نارسائی ها و اشتباهات کمون سرشار از درس هائی عمیق برای طبقه کارگر حتی پس از گذشت بیش از ۱۴۰ سال اند.

انگلس در مقدمه اش بر جنگ داخلی فرانسه اثر مارکس و دو پیام انترناسیونال اول در مورد جنگ بین فرانسه و پروس که پیش نویس آنها را نیز مارکس نگاشته، یک رشته از مهم ترین

ماهی به واردات ماهی روی بیاورند. او با بیان اینکه "در شرایط فعلی صیادان معتقدند اگر ماهی وارد کنند و بفروشند برای آن ها به صرفه تر است"، یادآور شد: سهمیه سوخت کشتی های صیادی بسیار کم است و همان میزان کم نیز با مبلغ بسیار بالا ارائه می شود و به هیچ وجه به صرفه نیست. کارگر خواستار کاهش سن بازنشستگی در میان صیادان شد و گفت: صیادان به دلیل شرایط سخت پس از ۱۵ سال فعالیت در این حرفه قادر به کار کردن نیستند و شرایط بازنشستگی فعلی در مورد آنان ناعادلانه است. (روزنامه آفتاب یزد - 91/2/11)

مقدمه انگلس (۱) بر

جنگ داخلی در فرانسه

ترجمه سهراب شباهنگ

یادداشت مترجم

اینک ۱۴۱ سال از کمون پاریس (۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا ۳۰ مه ۱۸۷۱)، نخستین حکومت کارگری در جهان، می گذرد. شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهان کنونی نسبت به زمان وقوع کمون پاریس تغییرات بسیار مهمی کرده اند. نظام سرمایه داری در سراسر جهان، نسبت به آن زمان، گسترش و عمق غیر قابل مقایسه ای پیدا کرده است. تضادهای سرمایه داری بسیار

درس هائی را که از این نخستین انقلاب کارگری می توان آموخت خلاصه کرده است. این مقدمه که ترجمه آن در زیر می آید به ویژه حاوی نکاتی است که در شرایط کنونی - چه در جهان و چه در ایران - بسیار حائز اهمیت اند. بحران بزرگ، جهانگیر و بی سابقه سرمایه داری که از چند سال پیش تاکنون ادامه دارد و هنوز چشم انداز فروکش آن معلوم نیست، جنگ های تجاوزگرانه، رقابت و منازعات فزاینده بین دولت ها و بلوک های امپریالیستی و نیز قدرت های سرمایه داری محلی برای هژمونی جهانی و منطقه ای، رشد شدید نظامی گری و رقابت های تسلیحاتی، چنگ زدن سرمایه داری به ناسیونالیسم، شووینیسم و انواع گوناگون ارتجاع دینی، همگی نه تنها ناتوانی نظام سرمایه داری را در حل مسائل جوامع معاصر هرچه روشن تر نشان می دهند، بلکه گواه ناتوانی این نظام در حفظ و ادامه خود و شاهی بر ورشکستگی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه داری هستند. یک شاخص مهم این وضعیت بحرانی، تشدید مبارزه طبقاتی در بسیاری از نقاط گیتی و تلاش های نظری و سیاسی کارگران پیشرو برای دست یابی به درکی روشن از وضعیت و نیز استراتژی و تاکتیک مبارزه برای رهائی از نظام سرمایه داری و کار مزدی است.

خواننده ملاحظه خواهد کرد که انگلس چگونه بر یک رشته مسائل بسیار مهم جامعه سرمایه داری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا انگشت گذاشته است: مسائلی که امروز حتی بیش از زمانی که انگلس آنها را تحلیل می کرد فعلیت دارند. خواننده خواهد دید که انگلس مسائل مبارزه طبقاتی و چگونگی عملکرد طبقات مختلف، به ویژه پرولتاریا و بورژوازی، در این مبارزه، بهره برداری بورژوازی و دیگر طبقات ارتجاعی از مبارزه پرولتاریا در صورت عدم آگاهی و تشکل و استقلال این طبقه، سلطه طلبی و جنگ افروزی بورژوازی، نظامی گری و شووینیسم و ناسیونالیسم همچون حربه هائی برای خفه کردن یا منحرف نمودن مبارزه طبقاتی برای تأمین و جاودانه کردن سلطه بورژوازی، ماهیت نهاد دولتی و به ویژه دولت بورژوائی، چگونگی برخورد پرولتاریا با ماشین دولتی سرمایه داران و زمینداران، روند تبدیل شدن دولت از «خدمتگزار جامعه» به سرور جامعه، نگرش خرافی به دولت، سرشت دولت کارگری، چگونگی حفاظت کارگران در مقابل دولت و مسئولان رسمی خود این طبقه، مضمون و چگونگی سازمان دهی تولید پس از سرنگونی سرمایه داران و زمینداران و غیره و غیره را چگونه به روشنی بیان می کند.

وقوع آنها در برابر چشمان ما یا اندکی پس از آن هستند؛ استعدادی که نخست در کتاب هیجدهم برومر لوئی بناپارت (3) خود را نشان داد. سرانجام بدین علت که ما امروز در آلمان باید پیامد این رویدادهائی را که مارکس پیش بینی کرده بود، تحمل کنیم.

آیا آنچه در پیام نخست اعلام شده بود رخ نداده است؟ اینکه پیش بینی شده بود اگر جنگ دفاعی آلمان به ضد لوئی بناپارت به جنگی کشور گشایانه به ضد مردم فرانسه تنزل یابد آلمان بار دیگر شاهد زایش تمام بدبختی هائی با شدتی نوین خواهد بود که پس از به اصطلاح جنگ های آزادی بخش (4) بر این کشور وارد شد. آیا [در اثر این جنگ] حکومت بیسمارک بیست سال بیشتر تداوم نیافت؟ آیا شاهد قانون استثنائی و شکار سوسیالیست ها که جایگزین تعقیب «عوام فریبان» (5) با همان اعمال خودسرانه و پلیسی و دقیقاً همان تفسیر غیر قابل اعتماد از قانون شد، نبودیم؟

آیا این پیش بینی کلمه به کلمه تحقق نیافت که الحاق آلزاس و لورن [توسط آلمان]، «فرانسه را به آغوش روسیه خواهد افکند» و اینکه پس از این الحاق، آلمان یا باید خدمتگزار (6) روسیه شود و یا پس از استراحت کوتاهی خود را برای جنگ جدیدی مسلح سازد و افزون بر آن «جنگی

ترجمه زیر از روی نسخه انگلیسی جنگ داخلی در فرانسه، انتشارات خارجی پکن چاپ دوم، 1970، و ترجمه فرانسوی جنگ داخلی در فرانسه، انتشارات خارجی پکن، 1972، انجام شده است.

س. ش. اردیبهشت 1391

[مقدمه انگلس]

فکر نمی کردم که از من خواسته شود تا چاپ جدیدی از پیام شورای عمومی انترناسیونال در باره جنگ داخلی در فرانسه آماده کنم و مقدمه ای بر آن بنویسم. از این رو در اینجا تنها به مهم ترین نکات می پردازم.

من دو پیام کوتاه تر شورای عمومی انترناسیونال در باره جنگ فرانسه و پروس را بر اثری طولانی تر که در بالا بدان اشاره شد [جنگ داخلی در فرانسه]، همچون پیش گفتار افزوده ام. نخست بدین علت که در جنگ داخلی در فرانسه به پیام دوم، که خود بدون پیام نخست به طور کامل قابل درک نیست، ارجاع شده است. همچنین بدین علت که پیش نویس هر دو پیام و نیز جنگ داخلی در فرانسه که همگی اثر مارکس اند، نمونه هائی از استعداد برجسته او در فهم روشن خصلت، اهمیت (2) و نتایج ضروری رویدادهای بزرگ تاریخی در زمان

در 28 مه [1871] آخرین رزمندگان کمون در برابر نیروهای پرشمار دشمن، در شیب های بلویل Belleville (10) از پای درآمدند و دو روز بعد یعنی در 30 ماه مه، مارکس اثری را در برابر شورای عمومی [انترناسیونال] خواند که در آن اهمیت تاریخی کمون پاریس به صورت کوتاه و کوبنده ترسیم شده و از چنان قاطعیت و بالاتر از همه از چنان حقیقتی برخوردار است که هرگز توده ادبیاتی که در این باره وجود دارد بدان دست نیافته است.

به لطف تکامل اقتصادی و سیاسی فرانسه از 1789 تاکنون، پاریس طی پنجاه سال گذشته در موقعیتی بوده که هیچ انقلابی نمی توانست در آن رخ دهد مگر اینکه خصلت پرولتری داشته باشد، یعنی هیچ انقلابی بدون پرولتاریائی که پیروزی را با خون خود خریده و با خواست های خود پس از پیروزی به پیش آمده، نمی توانست صورت گیرد. کارگران پاریس خواست هائی کمابیش ناروشن و مبهم، متناظر سطح [وضعیت] تکامل شان در آن دوره ارائه می کردند اما در تحلیل نهائی همگی این خواست ها مرادف محو تضاد طبقاتی بین سرمایه داران و کارگران بودند. این درست است که هیچ کس چگونگی تحقق این امر را نمی دانست. اما خود خواست هرچند هنوز به شکلی نامعین بیان می شد تهدیدی برای وضع موجود جامعه در بر داشت؛ کارگرانی که این

نژادی - جنگی به ضد نژادهای اسلاو و لاتین مؤتلف» (7) به راه اندازد؟ آیا الحاق استان های فرانسه، این کشور را به آغوش روسیه نیافکند؟ آیا بیسمارک به مدت بیست سال به عبث خواهان لطف تزار نشد؟ خواهشی توأم با خدماتی ذلیلانه تر از آنچه پروس کوچک، پیش از آنکه به «قدرت اول اروپا» تبدیل شود، معمولاً نثار پای روسیه مقدس می کرد. آیا هر روزه بر بالای سرمان شمشیر داموکلس جنگ که در نخستین روز آن همه قرارها و معاهدات شاهان مانند کاه به هوا خواهد رفت (8) آویزان نیست؟ جنگی که هیچ چیز آن مطمئن نیست جز بی اطمینانی مطلق پیامدهایش، جنگی نژادی که تمام اروپا را توسط پانزده تا بیست میلیون سرباز مسلح به ویرانی خواهد کشید و تنها از این رو تاکنون رخ نداده است که حتی قوی ترین دولت بزرگ در برابر محاسبه ناپذیری نتیجه نهائی آن دچار تردید شده است؟ (9)

افزون بر این، وظیفه ماست که این مدارک درخشان را که نشانگر دورنگری سیاست طبقه کارگر بین المللی در سال 1870 بود و اکنون نیمه فراموش شده در دسترس کارگران آلمان قرار دهیم.

آنچه در مورد این دو پیام صادق است در مورد نوشته جنگ داخلی در فرانسه نیز صدق می کند.

بودند و قدرتی در دولت به شمار می رفتند. از این رو جمهوری خواهان بورژوا به محض اینکه زیر پای خود را کمی محکم احساس کردند هدف نخستین شان خلع سلاح کارگران بود. [بورژوازی] با پیمان شکنی و خیانت مستقیم، با مقابله آشکار [با کارگران] و تبعید بیکاران به استانی دوردست، کارگران را به قیام ژوئن ۱۸۴۸ سوق داد. حکومت تدابیری اتخاذ کرده بود تا از برتری قاطع نیرو برخوردار باشد. کارگران پس از پنج روز مبارزه قهرمانانه شکست خوردند. پس از آن بورژوازی حمام خونی در میان زندانیان بی دفاع به راه انداخت که نظیر آن از زمان جنگ های داخلی ای که در زوال جمهوری روم رخ داد، دیده نشده بود. برای نخستین بار بورژوازی نشان داد که هنگامی که کارگران جرأت کنند همچون طبقه ای جداگانه، با منافع و خواست های خود، در مقابل او موضع بگیرند با چه بی رحمی و انتقام جوئی جنون آمیزی عمل می کند. اما ۱۸۴۸ در مقایسه با جنون بورژوازی در ۱۸۷۱ بازی کودکانه ای بیش نبود.

مجازات دیری نکشید. اگر پرولتاریا هنوز توان فرمانروائی در فرانسه را نداشت بورژوازی نیز قادر به حکومت نبود. دست کم در آن دوره که سه حزب آن گرایش سلطنت طلبی داشت و حزب چهارمش جمهوری خواه بود(۱۱). اختلافات

خواست را مطرح می کردند هنوز مسلح بودند؛ بنابراین خلع سلاح کارگران نخستین فرمان بورژوازی بود که سکان دولت را در دست داشت. بدین سان پس از هر انقلابی که کارگران در آن پیروز شده بودند مبارزه جدیدی صورت می گرفت که به شکست کارگران می انجامید.

این امر نخست در سال ۱۸۴۸ رخ داد. بورژوازی لیبرال که اپوزیسیون پارلمانی بود ضیافت هائی برای اصلاح قانون انتخابات franchise ترتیب می داد که برتری حزب او را تأمین کند. لیبرال ها که در مبارزه شان با حکومت هرچه بیشتر مجبور می شدند به مردم فراخوان بدهند، به تدریج جایگاه نخست را به لایه های رادیکال و جمهوری خواه بورژوازی و خرده بورژوازی تسلیم کردند. اما پشت سر اینها کارگران انقلابی قرار داشتند که از سال ۱۸۳۰ به بعد استقلال سیاسی ای بسیار بیشتر از آنچه بورژواها و حتی جمهوری خواهان تصورش را می کردند به دست آورده بودند. به هنگام بحران بین حکومت و اپوزیسیون، کارگران به نبرد خیابانی روی آوردند؛ لویی فیلیپ و به همراه او اصلاح قانون انتخابات سقوط کرد و به جای آنها جمهوری برپا شد که خود کارگران آن را جمهوری «اجتماعی» نامیدند. اما هیچ کس، حتی خود کارگران، به روشنی معنی این جمهوری اجتماعی را نمی دانست. اما آنان اکنون مسلح

جمهوری فرانسه. چیزی به اسم امپراتوری فرانسه در مرزهای پادشاهی قدیم و در واقع حتی در مرزهای تکه پاره شده 1815 در درازمدت ناممکن بود (14). بنابراین ضرورت جنگ های موسمی برای گسترش مرزها مطرح می شد. اما هیچ گسترش مرزی در تصور شووینیست های فرانسوی به اندازه گسترش به کناره چپ راین در آلمان، جذاب و افسونگر نبود. یک کیلومتر مربع در منطقه راین برای آنها بیش از ده کیلومتر مربع در منطقه آلپ یا جاهای دیگر، اهمیت داشت. در امپراتوری دوم خواست بازگرداندن کناره چپ راین، یک باره یا به تدریج، صرفا مسأله زمان بود. زمان، با جنگ سال 1866 (15) بین اتریش و پروس فرا رسید. برای ناپلئون [سوم] که در رابطه با بیسمارک خود را فریب خورده احساس می کرد و از نتایج سیاست توأم با تردید و تعلل و غیر مستقیم «غرامت سرزمینی» خود نیز ناراضی بود راهی جز جنگ باقی نماند که نخست او را به سدان Sedan و سپس به ویلهلم شوهه Wilhelmshoh (16) کشاند.

پیامد ضروری این وضعیت، انقلاب 4 سپتامبر 1870 در پاریس بود. امپراتوری مانند کاخی مقوائی درهم فروریخت و بار دیگر جمهوری اعلام شد. اما دشمن در دروازه ها مستقر بود؛ لشکرهای امپراتوری یا در متز Metz محاصره

درون بورژوازی به لویی بناپارت ماجراجو امکان داد که همه پست های کلیدی فرماندهی - ارتش، پلیس، دستگاه اداری - را در دست گیرد و در دوم دسامبر 1851، (12) آخرین سنگر بورژوازی یعنی مجلس ملی را متلاشی کند. امپراتوری دوم (13) آغاز شد [یعنی] استثمار فرانسه توسط دار و دسته ای از ماجراجویان سیاسی و مالی، و در همان حال تکاملی که هرگز در نظام کوتاه بین و جبون لویی فیلیپ، که در آن تنها بخش کوچکی از بورژوازی بزرگ سلطه داشت، امکان پذیر نبود. لویی بناپارت قدرت را از سرمایه داران به بهانه حفاظت از آنها در برابر کارگران، و نیز حفاظت از کارگران در مقابل سرمایه داران گرفت؛ اما به عکس، سلطه او بورس بازی و فعالیت صنعتی را تشویق کرد. در یک کلام، [حکومت لویی بناپارت] مقارن با سر برآوردن و ثروتمند شدن کل بورژوازی در مقیاسی بود که تا آن زمان دیده نشده بود. این هم درست است که فساد و دزدی های کلان نیز در مقیاسی بزرگ تر به گرد دربار امپراتوری، که درصد بزرگی از این ثروت را جذب می کرد، توسعه یافت.

اما امپراتوری دوم فراخوانی بود به شووینیسم فرانسوی، خواست بازگشت به مرزهای امپراتوری اول که در سال 1814 از دست رفته بود یا دست کم دست یابی به مرزهای نخستین

و یا در آلمان اسیر شدند. در این وضعیت اضطراری، مردم به نمایندگان پاریس در دستگاه قانون گذاری سابق این امکان را دادند که خود را به صورت «حکومت دفاع ملی» سازمان دهند. این امر به آسانی صورت گرفت زیرا همه پاریسی هائی که قادر به استفاده از سلاح بودند در گارد ملی نام نویسی کردند و مسلح شدند، طوری که اکنون کارگران اکثریت بزرگی را [در گارد ملی] تشکیل می دادند. اما تضاد بین حکومتی که تقریباً به طور کامل بورژوائی بود و پرولتاریای مسلح به صورت درگیری آشکار درآمد. در 31 اکتبر [1870]، گردان های کارگری به تالار شهرداری هجوم بردند و بخشی از اعضای حکومت را دستگیر کردند. خیانت، زیر پا نهادن مستقیم تعهدات حکومتی توسط خود حکومت و دخالت چند گردان خرده بورژوازی باعث آزادی دستگیر شدگان شد و برای پرهیز از به راه افتادن جنگ داخلی در شهری که در محاصره قدرت نظامی خارجی بود، حکومت در پُست خود ابقا گردید.

سرانجام در 28 ژانویه 1871، پاریس که دچار قحطی شده بود تسلیم شد. اما با افتخاری که تا آن زمان در تاریخ جنگ بی سابقه بود. استحکامات تسلیم شدند، توپ ها از دیوار شهر برچیده شدند، هنگ های خط دفاعی و گارد متحرک خلع سلاح شدند و افرادشان خود را زندانی جنگی تلقی

کردند. اما گارد ملی سلاح ها و توپ های خود را حفظ کرد و با نیروهای فاتح [پروسی] صرفاً وارد آتش بس شد. نیروهای فاتح جرأت نکردند پیروزمندانه وارد پاریس شوند. آنها فقط گوشه کوچکی از پاریس را اشغال کردند که در مذاکرات شامل بخشی از پارک های عمومی می شد و حتی اشغال این بخش تنها چند روز طول کشید! و در این مدت آنهایی که پاریس را به مدت 131 روز محاصره کرده بودند خود به محاصره کارگران مسلح پاریس در آمدند که به دقت مراقب بودند که هیچ «پروسی» از حدود بخشی که به فاتح خارجی واگذار شده بود تجاوز نکند. چنین بود احترامی که کارگران پاریس به ارتشی القا کردند که در مقابل او ارتش های امپراتوری سلاح بر زمین نهاده بودند و یونکرهای پروسی (17) که برای انتقام گیری به سرزمین انقلاب آمده بودند مجبور شدند با احترام بایستند و دقیقاً به این انقلاب مسلح درود بگویند!

در طول جنگ، کارگران پاریس خواست خود را محدود به ادامه نبرد با تمام نیرو کرده بودند. اما اکنون پس از تسلیم پاریس و برقراری صلح (18) تی یر، رئیس جدید حکومت، مجبور شده بود بفهمد که فرمان روائی طبقات دارا – زمینداران بزرگ و سرمایه داران – تا هنگامی که کارگران پاریس مسلح باشند، در خطر است. نخستین عمل او اقدام برای خلع سلاح کارگران

بود. در 18 مارس [1871] نیروهای خط نبرد را گسیل کرد تا توپخانه گارد ملی را که متعلق به این گارد بود و در زمان محاصره پاریس با هزینه مردم ساخته شده بود بربایند. این اقدام به شکست انجامید: پاریس متحدانه برای مقاومت بسیج شد و جنگ بین پاریس و حکومت فرانسه که در ورسای مستقر شده بود اعلام گردید. در 26 مارس کمون پاریس انتخاب و در 28 مارس اعلام شد. کمیته مرکزی گارد ملی که تا آن زمان حکومت را در دست داشت، پس از انحلال «پلیس اخلاق» رسوای پاریس، استعفای خود را تقدیم کمون نمود. در 30 مارس، کمون نظام وظیفه و ارتش دائمی را منحل کرد و گارد ملی را تنها نیروی مسلح اعلام نمود که همه کسانی که توانائی حمل سلاح داشتند می بایست در آن نام نویسی کنند. کمون پرداخت اجاره همه خانه های مسکونی از اکتبر 1870 تا آوریل [1871] را لغو کرد و مبالغی که پراخت شده بود می بایست برای اجاره های آینده به حساب آورده شود، حراج های اشیائی که در مؤسسه وام شهرداری به گرو گذاشته شده بود متوقف گردید. در همان روز خارجی هائی که در کمون انتخاب شده بودند در مسئولیت خود مورد تأیید قرار گرفتند، زیرا «پرچم کمون پرچم جمهوری جهانی است» (19). در اول آوریل تصمیم گرفته شد که بالاترین حقوقی که هر کارمند کمون و در

نتیجه مسئولان کمون دریافت خواهند کرد نباید از 6000 فرانک (4800 مارک) تجاوز کند. روز بعد کمون فرمان جدائی کلیسا از دولت را صادر کرد، همچنین فرمان لغو تمام پرداخت های دولتی برای مقاصد مذهبی و ملی کردن تمام مالکیت های کلیسا. در نتیجه اینها، در 8 آوریل [1871] فرمان حذف تمام نمادهای مذهبی، تصویرها، تعلیمات دینی و عبادات مذهبی و در یک کلام «همه آن چیزهائی که به قلمرو وجدان شخصی تعلق دارد» از مدارس صادر شد و به تدریج به عمل درآمد (20). 5 آوریل، در پاسخ به اعدام روزانه مبارزان کمون که توسط ورسائی ها دستگیر شده بودند فرمانی مبنی بر گروگان گیری صادر شد اما هیچ گاه به اجرا در نیامد. 6 آوریل، گیوتین توسط گردان 137 گارد ملی بیرون آورده و در میان شادی بزرگ عمومی سوزانده شد. روز 12 آوریل کمون تصمیم گرفت که ستون پیروزی در میدان واندوم را که از ذوب توپ های به غنیمت گرفته شده توسط ناپلئون در جنگ 1809 ساخته شده بود به عنوان نمادی از شووینیسیم و تحریک نفرت ملی منهدم کند و این تصمیم در 16 ماه مه به اجرا درآمد. در 16 آوریل کمون دستور داد که آمار کارخانه هائی که توسط سرمایه داران بسته شده بود تهیه شود و برای به راه انداختن و اداره آنها توسط کارگرانی که قبلا در آنها کار می کردند

بورژوازی جمهوری خواه صرفاً به خاطر بزدلی اش آنها را به عمل در نیاورده بود، اقداماتی که زمینه لازم را برای فعالیت آزادانه طبقه کارگر فراهم می کرد - مانند این اصل که برای دولت، دین امری صرفاً خصوصی است؛ - و یا فرمان هائی از جانب کمون که بیانگر منافع مستقیم طبقه کارگر بودند و قسماً گسستی از نظام کهن جامعه به شمار می رفتند. اما در یک شهر محاصره شده تنها چیزی که امکان داشت حداکثر شروع تحقق اینها بود. از آغاز ماه مه به بعد تمام انرژی کمون صرف نبرد با نیروهائی می شد که هرچه بیشتر به گرد حکومت ورسای گرد آمده بودند.

7 آوریل، نیروهای ورسای بخشی از رود سن را که از نوئی Neuilly در غرب پاریس می گذشت تصرف کرده بودند؛ اما در یک حمله به جبهه جنوبی [پاریس] با تلفات سنگین از ژنرال اود شکست خورده، به عقب رانده شدند (23).

پاریس پیوسته بمباران می شد به ویژه از سوی همان کسانی که بمباران این شهر از سوی نیروهای پروسی را همچون کفر و گناهی بزرگ برجسته می کردند. اینان با التماس از حکومت پروسی می خواستند که سربازان فرانسوی زندانی شده در سدان و متز را به سرعت برگردانند تا بتوانند پاریس را دوباره برای ورسائی ها پس بگیرند. از آغاز ماه مه در نتیجه بازگشت

طرح ریزی گردد، کارگرانی که می بایست در تعاونی های تولیدی متشکل شوند. همچنین طرح هائی برای سازمان دهی این تعاونی ها در یک اتحادیه بزرگ (21) پیش بینی شده بود. در روز بیستم کار شبانه نانوایان لغو شد. دفترهای کاریابی، که از زمان روی کار آمدن امپراتوری دوم همچون حوزه انحصاری گماشتگان پلیس و استثمارگران عمل می کردند، به شهرداری های برزن (22) های arrondissements بیست گانه پاریس منتقل شدند.

در 30 آوریل به دستور کمون بنگاه های نزول خواری به خاطر استثمار خصوصی کارگران و تضاد این مؤسسات با حقوق کارگران در زمینه دست یابی به ابزار کار و اعتبارات، تعطیل شدند. روز 5 ماه مه دستور تخریب «کلیسای آمرزش» صادر گردید، عبادتگاهی که برای طلب آمرزش به خاطر اعدام لوئی شانزدهم ساخته شده بود.

بدین سان از 18 مارس [1871] به بعد، خصلت طبقاتی جنبش پاریس، که پیش از آن به پس زمینه مبارزه با اشغالگران خارجی رانده شده بود، به شکلی حاد و روشن سر برآورد. از آنجا که کمون تقریباً تنها از کارگران یا از نمایندگان به رسمیت شناخته آنان تشکیل می شد، تصمیمات کمون بی شک خصلت پرولتری داشت. این تصمیمات یا فرمان اصلاحاتی بودند که

نیروهای ورسای اجازه دادند که از بخش شمالی شهر، که در زمان آتش بس برای پروسی ها ممنوع شده بود، عبور کنند و بدین سان پیش روند و در جبهه وسیعی حمله ور شوند، جبهه ای که پارسی ها فکر می کردند توسط قرارداد آتش بس حمایت می شود و از این رو دفاع ضعیفی برای آن در نظر گرفته و نفرات کمی در آنجا مستقر کرده بودند. در نتیجه همه اینها مقاومت ضعیفی در نیمه غربی پاریس، که بخش لوکس شهر بود، به عمل آمد. هر اندازه که نیروی مهاجم به نیمه شرقی شهر، بخش کارگری شهر، نزدیک تر شدند این مقاومت قوی تر و مصرانه تر گردید. تنها پس از هشت روز جنگ بود که آخرین مدافعان کمون در ارتفاعات بلویل و منیل مونتان *Ménilmontant* از پای در آمدند و سپس قتل عام مردان، زنان و کودکان بی دفاع در طول هفته ای که در پیش بود به اوج خود رسید. تفنگ ها دیگر سرعت کافی برای کشتن نداشتند از این رو صدها تن را با آتش مسلسل هلاک کردند. «دیوار فدرالیست ها» در گورستان پرلاشز (24) که آخرین کشتار جمعی در آن رخ داد هنوز پا برجاست و شاهی بی زبان اما گویا از جنونی است که طبقه حاکم می تواند بدان روی آورد، هنگامی که طبقه کارگر جرأت کند برای حقوق خویش برپا خیزد. سپس هنگامی که دیگر کشتار همگی ممکن نبود نوبت

تدریجی این سربازان، نیروهای ورسای برتری عددی تعیین کننده ای به دست آوردند. این امر از پیش آشکار بود، هنگامی که تی پر در 23 آوریل مذاکرات مربوط به مبادله زندانیان را قطع کرد، مذاکراتی که در آن کمون پیشنهاد می کرد اسقف پاریس و شمار زیادی از کشیشان به گروگان گرفته شده در مقابل آزادی تنها یک نفر، یعنی بلانکی که دوبار برای کمون انتخاب شده اما در کلروو *Clairvaux* زندانی بود، مبادله گردند. تغییر لحن تی پر از گفتمانی مبهم و همراه با تردید و تعلل، به بیانی محکم، گستاخانه، تهدید کننده و خشن نیز، گواه روشن تری بر این امر [تغییر استراتژی ورسای ها] بود. نیروهای ورسای استحکامات کوچک مولن- ساکه *Moulin-Saquet* واقع در جبهه جنوب را در 3 ماه مه، استحکامات ایسی *Fort Issy* را که کاملاً در اثر آتش توپخانه به ویرانه تبدیل شده بود در 9 مه و استحکامات وانو *Fort Vanves* را در 14 مه به تصرف در آوردند. آنها در جبهه غرب به تدریج پیشروی کردند و دهکده ها و خانه های زیادی را که تا دیوار شهر ادامه داشتند گرفتند تا به خطوط دفاعی اصلی [پاریس] برسند. در روز 21 مه توانستند به یمن خیانت و بی توجهی گاردهای ملی که در آنجا مستقر بودند راه خود را به درون شهر بکشایند. پروسی ها که استحکامات شمال و شرق را در اختیار داشتند به

سوسیالیسم علمی آلمان آشنائی داشت به درک روشن تری از اصول دست یافته بودند. بنابراین قابل فهم است که کمون در حوزه اقتصادی کارهای زیادی را که امروزه از نظر ما می بایست صورت دهد، انجام نداد. چیزی که به دشوارترین وجهی قابل فهم است ترس مقدس گونه کمون در مقابل بانک فرانسه است که او را وادار به متوقف شدن بر در این بانک کرد. این کار همچنین یک اشتباه بزرگ سیاسی بود. بانک فرانسه در دست کمون بیش از ده هزار گروگان ارزش داشت. این می توانست به معنی فشار کل بورژوازی فرانسه بر حکومت ورسای در جهت صلح با کمون باشد. اما شگفت انگیزتر درستی بسیاری از اقداماتی است که کمون به رغم اینکه مرکب از بلانکیست ها و پرودونیست ها بود، انجام داد. طبیعتاً پرودونیست ها به طور عمده مسئول فرمان های اقتصادی کمون هم به لحاظ جنبه های ارزنده و هم جنبه های بی ارزش این اقدامات بودند؛ همان گونه که بلانکیست ها را باید مسئول آنچه در زمینه سیاسی [به درستی] صورت گرفت و آنچه فراموش شد دانست. در هر دو مورد، شوخی تاریخ تعیین کننده بود - چنانکه معمولاً به هنگام تسخیر قدرت از جانب آئین پرستان رخ می دهد - و آن اینکه هر دو مخالف چیزی که مکتب شان تجویز می نمود، عمل کردند.

به دستگیری وسیع توده ای، شلیک قربانیانی که خودسرانه از صفوف زندانیان برگزیده می شدند و انتقال بقیه به اردوهای بزرگ تا در آنجا به انتظار محاکمه توسط دادگاه نظامی نگهداری شوند، رسید. نیروهای پروسی که نیمه شمال شرقی پاریس را محاصره کرده بودند دستور داشتند که مانع عبور فراریان شوند، اما افسران غالباً هنگامی که سربازان، فرمان انسانیت را بر دستور فرماندهی عالی ترجیح می دادند چشم خود را بر ماجرا می بستند؛ افتخار ویژه ای شایسته افراد ارتش ساکسون است که به گونه ای بسیار انسانی عمل کردند و بسیاری از کسانی را که آشکارا رزمنده کمون بودند فراری دادند.

اگر امروز، پس از بیست سال، به پشت سر نگاه می کنیم و به فعالیت و به اهمیت تاریخی کمون پاریس در سال 1871 نظر می افکنیم، لازم خواهد بود که بر روایتی که در جنگ داخلی فرانسه از آن شده چیزهائی بیافزاییم.

اعضای کمون عبارت بودند از یک اکثریت، یعنی بلانکیست ها، که در کمیته مرکزی گارد ملی نیز غلبه داشتند و یک اقلیت، یعنی اعضای اتحاد بین المللی کارگران که اساساً طرفداران مکتب سوسیالیسم پرودونی بودند. اکثریت بزرگ بلانکیست ها در آن زمان تنها به واسطه غریزه انقلابی، پرولتری سوسیالیست بودند؛ تنها شمار کمی از آنها از طریق ویان (25) که با

ای که همان گونه که مارکس کاملاً به درستی در جنگ داخلی در فرانسه خاطرنشان می کند باید به کمونیسم یعنی به نقطه مقابل آموزه پرودن رهنمون شود. از این رو کمون گور مکتب سوسیالیسم پرودنی نیز بود. امروزه این مکتب از محافل کارگری فرانسه ناپدید شده است. در این کشور، چه در میان «امکان گرایان» و چه «مارکسیست ها»، نظریه مارکس بی چون و چرا حاکم است. تنها در میان بورژوازی «رادیکال» هنوز پرودنیست هائی وجود دارند.

بلانکیست ها نیز آزمایش بهتری پس ندادند. آنها که در مکتب توطئه [گروه هم سوگندان] به بار آمده و با انضباط سختی که متناظر آن است متشکل شده بودند، براساس این دیدگاه حرکت می کردند که عده کوچکی از افراد مصمم و خوب سازمان یافته قادر خواهند بود در لحظه مناسبی نه تنها سکان دولت را در دست گیرند، بلکه با نشان دادن انرژی عظیم و بی رحمانه (28) قدرت را تا زمانی حفظ کنند که موفق شوند توده وسیع مردم را به انقلاب جلب نمایند و آنها را به گرد دسته کوچک رهبران گرد آورند. این امر پیش از هر چیز مستلزم جدی ترین تمرکز دیکتاتور منشانه تمام قدرت در دستان حکومت انقلابی جدید بود. حال ببینیم کمون که بلانکیست ها در آن اکثریت را تشکیل می دادند در عمل چه کرد؟ کمون در همه اعلامیه های خود خطاب به

پرودن، سوسیالیست دهقانان خرد و استادکاران پیشه ور، با نفرت به اتحادیه می نگریست. او در این باره می گفت که بدی های اتحادیه از خوبی هایش بیشتر است؛ اینکه اتحادیه بنا بر طبیعت خود سترون و حتی زیان مند است، زیرا زنجیری در مقابل آزادی کارگر است، آئین پرستی صرف است، غیر مولد، سنگین و پرهزینه است، در ستیز با آزادی کارگر و صرفه جوئی در کار است و اینکه نکات منفی اتحادیه سریع تر از نکات مثبت آن افزایش می یابد؛ و اینکه رقابت، تقسیم کار و مالکیت خصوصی در قیاس با اتحادیه، نیروی اقتصادی به شمار می روند. از دیدگاه پرودن، تنها در صنایع بزرگ و مؤسسات بزرگ - که پرودن آنها را موارد استثنائی به شمار می آورد - اتحادیه های کارگران می توانست جایگاهی داشته باشد (نگاه کنید به *ایده کلی انقلاب*، بخش سوم) (26).

در سال 1871، صنعت بزرگ حتی در پاریس، که مرکز کارهای دستی هنری بود، دیگر موردی استثنائی به شمار نمی رفت. مهم ترین فرمان اقتصادی کمون، نهادینه کردن سازمان دهی صنایع بزرگ و حتی کارگاه ها [مانوفاکتورها] نه تنها براساس اتحادیه کارگران در هر کارخانه، بلکه بر پایه ترکیب همه این اتحادیه ها در یک اتحادیه بزرگ بود (27) سازمان دهی

که قدرت دولتی در رأس آنها قرار داشت، در طول زمان به دنبال منافع ویژه شان، خود را از خدمتگزار جامعه به سرور جامعه تبدیل کردند. این را نه تنها در پادشاهی موروئی بلکه در جمهوری دموکراتیک هم می توان دید. در هیچ جا «سیاستمداران» دقیقاً به اندازه آمریکای شمالی بخش مجزا و نیرومندی از ملت را تشکیل نمی دهند. در آمریکای شمالی هر یک از دو حزبی که به تناوب جایگزین دیگری در قدرت می شود، به نوبه خود توسط کسانی که سیاست را به کسب و کار تبدیل کرده اند کنترل می گردد، کسانی که روی کرسی های مجامع قانون گذاری کل کشور و نیز ایالات مختلف بورس بازی می کنند یا زندگی شان از راه تبلیغ برای حزبشان می گذرد و به هنگام پیروزی آن حزب پست و مقامی پاداش می گیرند. امری شناخته شده است که چگونه آمریکائی ها طی سی سال اخیر کوشیده اند که این یوغ را که تحمل ناپذیر شده کنار بزنند و به رغم همه آنها هرچه عمیق تر در باتلاق فساد فرو می روند. دقیقاً در آمریکا است که این روند که قدرت سیاسی خود را از جامعه جدا کند به بهترین وجهی مشاهده می شود در حالی که قرار بود صرفاً ابزار جامعه باشد. در آمریکا نه دودمان سلطنتی وجود دارد، نه اشرافیت و نه ارتش دائمی (33) به جز شمار معدودی که مراقب سرخ پوستانند، در آمریکای

فرانسویان در استان ها فراخوان داد تا فدراسیون آزادی از همه کمون های فرانسه با کمون پاریس تشکیل دهند، سازمانی ملی که برای نخستین بار می بایست توسط خود ملت ایجاد شود. این دقیقاً قدرت سرکوبگر حکومت متمرکز پیشین - ارتش، پلیس سیاسی و دستگاه اداری که ناپلئون در سال 1798 به وجود آورده بود و پس از آن از جانب هر حکومت جدیدی به عنوان ابزاری رضایت بخش به ضد مخالفانش به کار گرفته می شد. آری دقیقاً این قدرت بود که می بایست (29) در همه جا سقوط کند همان گونه که در پاریس سقوط کرده بود.

از همان آغاز کمون مجبور شده بود بپذیرد که طبقه کارگر هنگامی که به قدرت برسد نمی تواند با ماشین دولتی کهن سر کند (30)؛ که طبقه کارگری که به قدرت دست یافته برای اینکه سیادت را که فتح کرده از دست ندهد باید از یک سو ماشین سرکوبگری را که پیش از آن به ضد او به کار می رفت منهدم کند و از سوی دیگر خود را در مقابل نمایندگان و مقامات رسمی خودش با اعلام قابل عزل بودن همه آنها بدون استثنا و در هر زمان، محافظت کند (31). ویژگی شاخص دولت کهن در چه بود؟ (32) جامعه در آغاز صرفاً از طریق تقسیم کار، ارگان های خودش را به وجود آورده بود که مراقب منافع مشترکش باشد. اما این ارگان ها،

شمالی هیچ بوروکراسی ای با منصب های دائمی و حق مستمری نیست. با این همه در اینجا با دو دار و دسته بزرگ از بورس بازان سیاسی مواجهیم که به تناوب قدرت دولتی را تصاحب می کنند و از آن با فاسدترین وسایل برای فاسدترین (34) اهداف بهره می گیرند و ملت در برابر این دو کارتل بزرگ سیاستمداران که ظاهراً خدمتگزار ملت اند اما در واقع بر آن سلطه دارند و غارتش می کنند، ناتوان است.

در مقابل این تبدیل دولت و ارگان هایش از خدمتگزار جامعه به سرور آن - تبدیلی اجتناب ناپذیر در همه دولت های کهن - کمون از دو وسیله خطاناپذیر استفاده کرد (35). نخست اینکه همه مناصب اداری، قضائی و آموزشی را با آرای عمومی همه افراد ذی نفع، انتخابی کرد با این حق که انتخاب کنندگان در هر زمان حق فراخوان [عزل] داشته باشند. دوم اینکه همه مقامات رسمی، بالا یا پائین، صرفاً مزدی برابر مزد کارگران داشتند. بالاترین حقوقی که کمون می داد برابر 6000 فرانک بود. بدین سان حتی جدا از اختیارات محدود [و تعریف شده] ارگان های نمایندگی و وکالتی، مانعی واقعی در برابر مقام جوئی و جاه طلبی حرفه ای شخصی به وجود آمد.

درهم شکستن قدرت دولتی گذشته و جایگزین کردن آن توسط ارگان های حقیقتاً دموکراتیک به

تفصیل در بخش سوم جنگ داخلی در فرانسه تشریح شده است. اما در اینجا لازم است یک بار دیگر روی برخی جنبه های آن مکث شود، زیرا به ویژه در آلمان، اعتقاد خرافی به دولت از فلسفه به آگاهی عمومی بورژوازی و حتی بسیاری از کارگران منتقل شده است. طبق درک فلسفی، دولت «تحقق ایده» یا قلمرو خدا بر روی زمین است که اگر به زبان فلسفی ترجمه شود به معنی قلمروی است که در آن حقیقت و عدالت جاودان تحقق یافته یا باید تحقق یابد. از این دیدگاه نوعی احترام خرافی نسبت به دولت و هرچه با آن پیوند دارد ناشی می شود که به آسانی ریشه می دواند چون مردم از کودکی به این تصور عادت می کنند که امور و منافع مشترک کل جامعه را نمی توان جز از طریقی که در گذشته تعقیب شده یعنی جز از طریق دولت و مقاماتی که پست های پر درآمد دارند (36) دنبال کرد. مردم هنگامی که خود را از اعتقاد به سلطنت موروثی رها کرده و به جمهوری دموکراتیک گرویده اند فکر می کنند که گام فوق العاده جسورانه ای به پیش برداشته اند. اما در واقعیت دولت چیزی نیست جز ماشین سرکوب طبقه ای توسط طبقه دیگر و این امر عملاً در جمهوری دموکراتیک کمتر از سلطنت نیست و در بهترین حالت شری است که پرولتاریا پس از مبارزه پیروزمندانه اش برای سیادت طبقاتی به ارث

مطالبی در زمینه تاریخچه کمون از جمله فعالیت های بلانکیست ها و پرودنیست ها بدان افزوده است. انگلس در نسخه انتشارات ژوبیله دو اثر دیگر مارکس، پیام های نخست و دوم شورای عمومی اتحاد بین المللی کارگران درباره جنگ فرانسه - پروس را نیز به عنوان مقدمه بر جنگ داخلی در فرانسه اضافه کرد. جزوه هائی که بعدها به زبان های گوناگون زیر نام جنگ داخلی در فرانسه منتشر شدند، معمولاً مقدمه انگلس را نیز در بر داشتند.

مقدمه انگلس نخست با تأیید او زیر عنوان «در باره جنگ داخلی در فرانسه» در مجله دی نوی سایت (زمان نو) شماره 18 (جلد 2، 1891-1890) چاپ شد. هیأت تحریریه زمان نو عبارت «سوسیال دموکرات عامی بی فرهنگ» را که در پایان مقدمه انگلس آمده به «آلمانی عامی بی فرهنگ» تغییر داد [تا به حزب سوسیال دموکرات آلمان بر خورد!]. از نامه ریچارد فیشر به انگلس معلوم بود که انگلس این تغییر خودسرانه را تأیید نمی کند. اما او این تغییر کلمات را حفظ کرد چون نمی خواست که روایت های مختلفی از آن مقدمه به طور هم زمان وجود داشته باشد. ما در این چاپ عبارت اصیل انگلس را آورده ایم.

برده است و پرولتاریای پیروزمند مانند کمون نمی تواند تا آنجا که ممکن است از زدودن هرچه بیشتر بدترین جنبه های آن خودداری کند تا زمانی که نسلی که در شرایط نوین و آزاد تربیت شده قادر گردد کل اشغال دولت را بیرون بریزد. اخیراً سوسیال دموکرات عامی بی فرهنگ یک بار دیگر از شنیدن کلمات دیکتاتوری پرولتاریا دچار وحشت عافیت جویانه ای [عافیت بخشی] شد. خوب آقایان، می خواهید بدانید این دیکتاتوری پرولتاریا شبیه چیست؟ به کمون پاریس بنگرید. کمون دیکتاتوری پرولتاریا بود.

ف. انگلس

لندن، در بیستمین سالروز کمون پاریس، 18 مارس 1891

پانوشت ها

همه پانوشت ها جز در مواردی که به ترجمه فرانسوی اشاره شده یا در پایان پانوشت کلمات «مترجم فارسی» آمده است، از ترجمه انگلیسی است.

1- انگلس این مقدمه را برای چاپ سوم جنگ داخلی در فرانسه اثر مارکس (انتشارات ژوبیله) نوشت که در سال 1891 توسط انتشارات به پیش در برلن به مناسبت بیستمین سالگرد کمون پاریس منتشر شد. انگلس در این مقدمه ضمن نشان دادن اهمیت تاریخی تجربیات کمون پاریس و نیز تعمیم نظری آنها که مارکس در جنگ داخلی در فرانسه مطرح کرده، خود نیز

«عوام فریبان» از سوی مقامات مرتجع مورد تعقیب قرار گرفتند.

در پانوشتی بر جلد دوم آثار مارکس و انگلس، توضیح بیشتری در این زمینه هست که آن را در زیر می آوریم: «پس از کنگره وین (1815-1814) بسیاری از انجمن های ژیمناستیک دانشجویی که در زمان مبارزه با سلطه ناپلئونی سر برآورده بودند با ارتجاع زمینداران سلطنت طلب به مخالفت برخاستند و خواستار وحدت آلمان شدند [آلمان در آن زمان متشکل از ده ها دولت کمابیش مستقل و متمایز بود. مترجم فارسی]. در 18 اکتبر سال 1817 به مناسبت سیصدمین سال جنبش اصلاح دینی [پروتستانتیسم] و چهارمین سال نبرد لایپزیک، دانشجویان جشن وارتبورگ Wartburgfest [در قلعه وارتبورگ نزدیک آیزنباخ] را سازمان دادند که به تظاهراتی به ضد رژیم مترنیخ منجر شد. در سال 1819 دانشجویان مخالف و دیگر روشنفکران آزاداندیش از سوی کنفرانس وزرای دولت های آلمان در کارلسباد به «عوام فریبی» متهم شدند و در معرض اقدامات تلافی جویانه قرار گرفتند». منبع:

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/cw/volume02/footnote.htm>

مترجم فارسی.

مقدمه انگلس برای نخستین بار به زبان روسی با جنگ داخلی در فرانسه در سال 1893 در ژنو منتشر شد. در سال 1905، انتشارات بوروستنیک در آدسا، جنگ داخلی در فرانسه را همراه با مقدمه انگلس از چاپ سوم آلمانی 1891 با ویراستاری و. ا. لنین منتشر کرد.

2- ترجمه فرانسوی: بُرد

3- در آثار برگزیده مارکس و انگلس، مؤسسه انتشارات به زبان های خارجی، مسکو 1951، ص 311-221. یادداشت

ترجمه هائی از این کتاب مارکس به فارسی هم منتشر شده است. مترجم فارسی

4- اشاره به جنگ های آزادی ملی توسط مردم آلمان به ضد سلطه ناپلئون است. یادداشت ترجمه انگلیسی

5- در پایان جنگ های ضد ناپلئونی، محافل ارتجاعی در آلمان کسانی را که در جنبش به ضد نظام ارتجاعی دولتی آلمان مبارزه می کردند و تظاهرات سیاسی با خواست وحدت آلمان سازمان می دادند «عوام فریب» می نامیدند. این جنبش در میان روشنفکران و دانشجویان، به ویژه انجمن های ژیمناستیک دانشجویی گسترش یافت.

با امپراتوری اول ناپلئون اول که از سال 1804 تا 1814 بود.

14- ترجمه فرانسوی: بی معنی بود.

15- پروس در جنگ با اتریش که توسط

بیسمارک طرح ریزی شده بود پیروز شد و

با کنار زدن اتریش از کنفدراسیون آلمان،

برتری خود را برای ایجاد امپراتوری آلمان

تضمین کرد. ناپلئون سوم در جنگ بین

پروس و اتریش موضع بی طرفی اتخاذ

کرد و در مقابل، به عبث، انتظار داشت که

بخشی از سرزمین دولت های آلمان را

چنان که بیسمارک قولش را داده بود به

دست آورد.

16- در روزهای اول و دوم سپتامبر 1870

نبردی تعیین کننده در جنگ بین فرانسه و

پروس در نزدیکی سدان، شهری در شمال

شرقی فرانسه رخ داد که نتیجه آن تار و

مار شدن کامل ارتش فرانسه بود. براساس

تسلیم نامه ای که ستاد ارتش فرانسه در 2

سپتامبر امضا کرد ناپلئون سوم و 80000

سرباز، افسر و ژنرال ارتش فرانسه اسیر

جنگی شدند. از 5 سپتامبر 1870 تا 19

مارس 1871 ناپلئون سوم در ویلهلم شوهه

قلعه ای در نزدیکی کاسل بازداشت بود.

شکست عظیم ناپلئون سوم در سدان، سقوط

6- ترجمه فرانسوی: نوکر فرمانبردار

7- نگاه کنید به : کارل مارکس، پیام دوم

شورای عمومی اتحاد بین المللی کارگران

در باره جنگ فرانسه - پروس

8- ترجمه فرانسوی: همه ائتلاف ها و

معاهدات شاهان دود خواهند شد

9- ترجمه فرانسوی: دچار هراس شده است

10- محله ای در شرق پاریس. مترجم

فارسی

11- سلطت طلبان فرانسه در آن زمان بین

سه حزب سلطنتی تقسیم شده بودند:

لژیتمیست ها یا طرفداران سلطنت «لژیتمیست

یا مشروع» بوربون ها، اورلئانیست ها یا

طرفداران دودمان اورلئان ها و بناپارنیست

ها یا طرفداران لوئی بناپارت (ناپلئون

سوم).

12- کودتای لوئی بناپارت که در آن هنگام

رئیس جمهور فرانسه بود، او مجلس ملی

را منحل کرد و یک سال بعد خود را

امپراتور فرانسه نامید.

13- نامی که به دوران سلطنت لوئی بناپارت

یعنی از 1852 تا 1870 داده شده در تمایز

صادر شد و در روزنامه رسمی جمهوری فرانسه در تاریخ 12 مه 1871 منتشر گردید.

21- ترجمه فرانسوی: در یک فدراسیون بزرگ

22- برزن: 1- کوی، محله، بخشی از تقسیمات شهر (از طرف شهرداری) 2- شعبه ای از شهرداری که به امور یک محله رسیدگی می کند. فرهنگ معین (مترجم فارسی)

23- امیل اود Émile Eudes، 1888-1843 شیمیدان، داروخانه دار، کتاب فروش و روزنامه نگار، نزدیک به جریان بلانکیستی و از مسئولان نظامی کمون پاریس بود. (مترجم فارسی)

24- اکنون معمولا دیوار کمونارها نامیده می شود.

25- ادوار ویان Edouard Vaillant، 1840-1915، بلانکیست، عضو انترناسیونال، عضو کمون و سپس عضو حزب سوسیالیست کارگری فرانسه. (مترجم فارسی)

26- اشاره به اثر پرودن به نام *ایده های کلی*

انقلاب های سده نوزدهم، چاپ پاریس،

امپراتوری دوم را تسریع کرد. در نتیجه در 4 سپتامبر 1870 در فرانسه جمهوری اعلام شد.

17- اشراف روستائی پروس که غالبا فرماندهی ارتش پروس را در دست داشتند. مترجم فارسی

18- منظور پیمان صلح مقدماتی فرانسه - آلمان است که در 26 فوریه در ورسای توسط آدولف تی پر و ژول فاوور از طرف فرانسه و بیسمارک از طرف آلمان امضا شد. طبق مواد این پیمان، فرانسه پذیرفت آزراس و بخش شرقی لورن را به آلمان بدهد و غرامتی معادل 5 میلیارد فرانک به آلمان بپردازد و آلمان تا زمانی که غرامت پرداخت نشود فرانسه را در اشغال داشته باشد. پیمان صلح نهائی در 10 مه 1871 امضا شد.

19- نقل از گزارش کمیسیون انتخابات کمون که در ارگان کمون منتشر شد. *روزنامه رسمی جمهوری فرانسه*، شماره 90، 31 مارس 1871.

20- انگلس احتمالا به محتوای فرمانی اشاره دارد که توسط ادوار ویان که مسئول [نماینده] آموزش و پرورش کمون بود

33- «نبود ارتش دائمی در آمریکا» مربوط به زمانی است است که انگلس این مقدمه را می نوشته است. آمریکا از اواخر سده نوزدهم به ویژه پس از جنگ آمریکا و اسپانیا در سال 1898 و ورود نیروهای آمریکا به کوبا و فیلیپین و گسترش وسیع نیروی دریائی و ناوگان های جنگی در آغاز قرن بیستم و به میدان آوردن نیروها به مقیاسی عظیم و جهانی در دوران جنگ اول و دوم و جنگ های پس از آن، دیگر کشوری نیست که ارتش دائمی نداشته باشد! آمریکا اکنون نه تنها در خاک این کشور، بلکه در سراسر جهان صدها پایگاه نظامی و صدها هزار نیروی مسلح دائمی (یا ظاهراً «موقت» و عملاً ماندگار یا دیرپا) دارد. در مورد «بوروکراسی» در آمریکا هم باید گفت که لایه وسیع و نیرومندی از بوروکرات ها چه در دستگاه های دولتی و چه در بخش خصوصی این کشور وجود دارد و پیوسته بازتولید می شود. (مترجم فارسی)

34- ترجمه فرانسوی: ننگین ترین

35- ترجمه فرانسوی: کمون برای احتراز از این تبدیل دولت و ارگان هایش از خدمتگزار جامعه به سرور آن که در نظام

1851، است. مارکس در نامه ای به انگلس در تاریخ 8 اوت 1851 دیدگاه های مطرح شده در این نوشته پرودن را مورد نقد قرار داد. همچنین نقدی از آن را در نوشته ای از انگلس زیر عنوان نقد تحلیلی ایده های کلی انقلاب های سده نوزدهم پرودن می توان یافت (آرشیوهای مارکس و انگلس، جلد 10، ص 13-17).

27- ترجمه فرانسوی: در یک فدراسیون بزرگ

28- ترجمه فرانسوی: با به کار بردن انرژی و جرأت فراوان

29- ترجمه فرانسوی: آری دقیقاً این قدرت بود که از نظر بلانکیست ها می بایست

30- ترجمه فرانسوی: نمی تواند ماشین دولتی کهن را به خدمت خود گیرد

31- ترجمه فرانسوی: و از سوی دیگر با اعلام قابل عزل بودن همه نمایندگان و مقامات رسمی خودش در هر زمان، تضمین هائی در مقابل آنها بگیرد

32- ترجمه فرانسوی: خصلت ماهوی دولت تاکنون چه بوده است؟

برای ناکارآمد جلوه دادن رقیب خود به ارائه شرح و آماری از معضلات جامعه نیاز دارند، محقق و آمار شناس می شوند و به اصطلاح وجدانشان تحریک شده، از درد و رنج کارگران و زحمتکشان سخن می گویند. آنان، هم با سرکوب و سر نیزه می خواهند سکوت را در جامعه حاکم کنند و هم برای کسب اعتبار و آبرو برای خود، با شیادی به تحمیق توده می پردازند.

آنان که جامعه را به انحطاط کشانده اند، و فقر و بیکاری و گرانی را در جامعه گسترانده اند، اکنون بی شرمانه مردم را به آمار ارجاع می دهند. همچنان که چندی پیش احمدی نژاد در یکی از نطق های دوره گردی اش که با فرهنگ کوچه بازاری خاص خود نیز سخن می راند، تصویر وقیحانه ای از خط فقر ارائه داده بود. او خط فقر را «سیرکاری» خوانده بود (روزنامه مردم سالاری - سه شنبه ۱۷ شهریور ۸۸).

از میان این جناح ها، یکی از خط مرگ سخن می گوید، دیگری برای حل معضل فقر و گرانی و بیکاری به خدا و دعا و ثنا توسل می جوید، و یکی دیگر هم اساساً کل ماجرا را منکر می شود و برای اثبات تحلیل های فاضلانہ اش نشانی بقالی محله اش را ارائه می دهد.

گرچه طبقه کارگر هنوز از امکان دست یابی به تشکل مستقل طبقاتی خود و همچنین از دانش

های کهن اجتناب ناپذیر بود، از دو وسیله خطاناپذیر استفاده کرد

36- ترجمه فرانسوی: دولت و مقامات رسمی آن

تعبیر چندگانه خط فقر!

آرش جاوید

۲۱ اردیبهشت ۹۱

در روزنامه آفتاب یزد مورخ 31 فروردین 91، در مورد آشفتگی و نابسامانی وضع معیشت کارگران و فقر و فاقه غیر قابل انکار آنان، از قول فرامرز توفیقی یکی از اعضای کمیته مزد استان تهران، که ناظر بر تصویب مزد حداقل 389 هزار تومانی برای کارگران در سال 91 بوده است، آمده است که: «60% از کارگران قانونی در محدوده خط مرگ زندگی می کنند».

نظام ظالمانه سرمایه داری حاکم در ایران شرایط فلاکت باری را تدارک دیده است که چشم انداز تیره و تاری را برای طبقه کارگر ایران ترسیم می کند. کارگران که بزرگ ترین طبقه اجتماعی و بزرگ ترین تولید کننده نعم مادی در جامعه ایرانند، در عین حال بزرگ ترین سهم بر ستم اجتماعی در این کشورند.

جناح های مختلف رژیم، در مبارزه برای کنترل و در انحصار خود گرفتن قدرت دولتی، وقتی

ولی فقیه و استفتا درباره اینترنت

شیده رخ فروز

۲۲ اردیبهشت ۹۱

استبداد و اختناق حاکم سیستم ارتجاعی و پوسیده نظام قرون وسطائی جمهوری اسلامی، که از طریق دخالت پلیسی بر تمام زوایای خصوصی زندگی مردم حاکم است، ابزاری است که این رژیم همواره به مدد آن سعی در حفظ بقای ننگین خویش دارد. این مسئله که برای کارگران و توده های محروم به صورت مانع بزرگی در برابر دستیابی به آزادی و دموکراسی در تمامی عرصه های حیات جامعه تبدیل شده است، روز به روز ابعاد گسترده تری می یابد و همچون سدی علیه انقلاب رو به پیش توده ها عمل می کند. روبنای سیاسی و نظام قضائی که با شرع "مقدس" اسلام به شدت درهم تنیده است و خود یکی از تضادهای عمده با زیربنای سرمایه داری جامعه را تشکیل می دهد، در پوشش اعمال قوانین و مقررات ارتجاعی و ضد مردمی خود را به نمایش می گذارد.

یکی از این قوانین در رابطه با محدودیت و فیلترینگ اینترنت در راستای عدم دسترسی آزادانه و همه جانبه مردم به آگاهی، اطلاعات،

مبارزه طبقاتی خود محروم است و به همین دلیل نمی تواند سازمان یافته و متحد، مقابل دشمنانش بایستد، لیکن از این درایت برخوردار است که عاملان سیه روزی خود و به وجود آورندگان خط فقر و خط مرگ را به خوبی بشناسد و فریب این سیاست ها و ترفند ها را نخورد. کارگران و زحمتکشان می دانند که همه جناح های حکومتی و همه سرمایه داران داخل و خارج از حاکمیت، طبقه واحدی را تشکیل می دهند، که ماندگاری و حیات خود را از بهره کشی و استثمار آنان دارند. بالا و یا پایین بردن تصنعی آمارها و حتی نفی واقعیت ها تنها موجب تمسخر کارگران، که نابرابری و بی حقوقی را با پوست و گوشت خود لمس می کنند، و انزجار آنان از رژیم می گردد که عامل اصلی همه مشقات و سیه روزی های توده های مردم است.

کارگران، به رغم آنکه آمارها چگونه دستکاری شوند، ستم های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی موجود در جامعه را در زندگی روزمره خود حس و تجربه می کنند و عملاً با آنها دست به گریبانند و تلاش می کنند خود پاسخ مقتضی برای آنها بیابند. همچنان که آگاه خواهند شد تغییر سرنوشت طبقه کارگر تنها به دست خود کارگران انجام پذیر است. آگاهی، اتحاد و سازمان یابی طبقه کارگر اولین و اساسی ترین شرط تغییر سرنوشت و تحول جامعه می باشد.

امکانات و تکنولوژی و انحصار آن در خدمت رژیم است. سرکوب آزادی های سیاسی، اجتماعی و پایمال کردن حقوق مردم، واقعیتی است که حتی سران جمهوری اسلامی نیز با وقاحت نمی توانند و نمی خواهند منکر آن شده، بلکه به دفاع از آن نیز برمی خیزند. هنوز مدت زمان زیادی از دادن حکم مأموریت "ولی فقیه" به احمدی نژاد مبنی بر تشکیل شورایی برای فعالیت در زمینه اینترنت، نگذشته بود که نیروی انتظامی طی اطلاعیه ای، به بهانه تأمین امنیت کاربران (بخوان ناامنی و تجسس پلیسی) در فضای اینترنتی، برای مراکز اینترنتی و "کافی نت" داران مهلت 15 روزه ای برای نصب دوربین مدار بسته در محیط کار خود و گرفتن کارت شناسایی از مراجعه کنندگان و ثبت هویت آنان، تعیین کرد. ابعاد این قانون سرکوبگرانه علاوه بر اعمال سانسور باز هم شدیدتر علیه کاربران در فضای اینترنتی، موجبات تعطیلی و بیکاری بخشی از شاغلان این مراکز را نیز فراهم ساخت که دیگر قادر به تحمل فشارهای اداره "نظارت بر اماکن" و پرداخت هزینه اضافی نصب دوربین مدار بسته و اعمال کنترل پلیسی بر مراجعین را نداشتند، زیرا اعمال این مقررات به خودی خود منجر به کساد کار آنان می شد.

"ولی فقیه" که خود شخصا در این زمینه قدم به میدان نهاده بود باز هم آشکارا و وقیحانه به دفاع از قوانین ارتجاعی و سرکوبگرانه رژیمش پرداخت: "... معمولاً برخی از اصحاب رسانه و اهل فن ناگزیر به استفاده از سایت هایی خبری هستند که براساس مقررات جمهوری اسلامی ایران فیلتر شده اند. اینکه استفاده از این سایت ها توسط اهل فن به لحاظ شرعی چه حکمی دارد را خبرنگار در استفتایی از دفتر مقام معظم رهبری جویا شده که در ادامه از نظر می گذرد. پرسش: برخی از سایتهای خبری فیلتر شده اند، این در حالی است که برخی افراد به سبب موقعیت شغلی، مثل خبرنگاران باید به این سایتها رجوع کنند و اخبار و اطلاعات کسب کنند. معمولاً این اخبار در سایتهای مجاز نیز وجود ندارد. حکم شرعی استفاده از سایتهای فیلتر شده برای کسانی که ضرورت شغلی آنها ایجاب می کند از این سایتها استفاده نمایند چیست؟ پاسخ: به طور کلی، استفاده از فیلترشکن تابع قوانین نظام جمهوری اسلامی می باشد و تخلف از مقررات جایز نیست." (روزنامه آفتاب یزد - 91/2/17).

جواب رهبر (ولی فقیه) چیزی جز حمایت بی چون و چرا از سرکوب آزادیهای سیاسی - اجتماعی و پوشاندن لباس قانون به سیاستی ارتجاعی برای لگدکوب کردن حقوق مردم و مجرم شناختن آنان نیست. این در حالی است که

امکان زمینه سازی تشکل توده ای مستقل کارگران، جرم دانسته است.

این رژیم برای برپا کردن یک چادر مراسم مذهبی به مدت 10 روز در «ایام فاطمیه» در منطقه ای دور افتاده بیش از صد میلیون تومان ریخت و پاش می کند، برای نفاشی تصویر خامنه ای میلیون ها تومان هزینه می نماید و برای جنبیدن فک آخوندی مرتجع دهها تریبون علم می کند، ولی هنگامی که کارگران همراه با فعالان کارگری برای بزرگداشت روز کارگر قصد برپایی یک تجمع یا راه پیمایی داشته باشند مورد تعقیب قرار می گیرند و باید چندین سال در زندان بمانند و مورد شکنجه قرار گیرند یا به دلیل از دست دادن کارشان در فقر و تنگدستی بسر برند.

با آنکه کارگران بزرگترین مولد ثروت و سرمایه کشورند، ثروت و سرمایه ای که به دلیل استثمارشان به جیب سرمایه داران سرازیر می شود، ولی حق این را ندارند که در همبستگی با هم طبقه ای های خود در ایران و جهان، آزادانه روز جهانی کارگر را گرامی بدارند و در این روز خواست های خود را اعلام کنند. خواست های کارگران چیست که جمهوری اسلامی از شنیدن آنها وحشت دارد؟ کارگران در قطعنامه منتشر شده به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی

قرار است از چند ماه دیگر "اینترنت حلال" (ملی) رسماً به اجرا گذاشته شود و هم اکنون نیز سرویس ایمیل رژیم با نام "چاپار" در ادامه تشدید جو پلیسی و اعمال کنترل علیه کاربران ایرانی مشغول فعالیت است. اما توده ها نیز در مبارزات خود علیه رژیم همواره نشان داده اند که این سرکوب ها و محدودیت ها پایدار نبوده و آنها راهی را برای مقابله با این گونه سیاست های ارتجاعی پیش رو قرار خواهند داد. این درسی است که دیکتاتور (ولی فقیه) و رژیمش هرگز نیاموختند.

چرا جمهوری اسلامی با برگزاری روز جهانی کارگر مخالف است؟

آرش جاوید

۲۰ اردیبهشت ۹۱

جمهوری اسلامی امسال حتی از برگزاری صوری و نیم بند روز کارگر توسط عوامل خود نیز، ممانعت به عمل آورد! در حالی که رژیم 365 روز سال را به نام های کذایی و خود ساخته نام گذاری می کند و به مناسبت های مختلف با هزینه های سنگین و سرسام آور لمپن های جیره خوار خود را به کار می گیرد تا شبانه روز به سم پاشی و تشویش اذهان توده ها بپردازد، برگزاری روز کارگر را از وحشت

کارگران و پیشروان و فعالان کارگری هستند که تحقق آنها تنها در گرو تأمین آزادی و دموکراسی خواهد بود. باید برای کسب آزادی و دموکراسی شورایی، حاکمیت جمهوری اسلامی را از صحنه سیاسی جامعه ساقط کرد.

اتحاد آموزگاران ضامن پیروزی آنان است

آرش جاوید

۲۴ اردیبهشت ۹۱

آموزگاران بخشی از طبقه کارگرند، که مانند بخش های دیگر طبقه کارگر، مورد ظلم و ستم رژیم سرمایه داری حاکم قرار گرفته اند. ارتجاع حاکم از ابتدای حاکمیت خود کوشیده است به عریان ترین شکلی کینه و دشمنی خود را با آموزگاران و استادان نشان دهد. یورش برنامه ریزی شده متولیان نظام آموزشی و نیروهای امنیتی به معلمان، بویژه معلمان آزادی خواه، مترقی و انقلابی، در همان آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی و اخراج هزاران نفر از آموزگاران به دلیل بینش سیاسی شان و دفاع از ارتقاء سطح کیفی نظام آموزشی، در سال های نخست پس از انقلاب بهمن، لکه ننگی بر تاریخ جمهوری اسلامی است.

هر انسان آزادی خواهی از خود می پرسد چرا رژیم در ضدیت با آموزگاران و به انحطاط

کارگر، سرلوحه خواست های خود را چنین اعلام داشتند: «آزادی نامحدود بیان و عقیده، لغو سانسور، حق اعتصاب، حق تشکل و حزب، حق اعتراض، راه پیمایی، گردهمایی، تحصن، منع شکنجه و لغو مجازات اعدام!»

چه کسی جز سرمایه داران و استثمارگران حاکم می تواند مخالف این خواست ها باشد؟ مخالفت با آزادی و راه پیمایی و اعتصاب و تحصن یعنی موافقت با دیکتاتوری و استبداد. مخالفت با داشتن تشکل های کارگری و حزب یعنی موافقت با بی سازمانی و عدم انسجام طبقه کارگر و سپردن اختیار به جمهوری اسلامی و سرمایه داران برای اعمال سیاست های ضد کارگری و تخطئه هر کوششی که منجر به بهبود شرایط سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر گردد.

تحمیل این شرایط مستبدانه به کارگران و زحمتکشان، همواره مورد مخالفت طبقه کارگر، فعالان کارگری، کمونیست ها و همه مبارزان آزادی طبقه کارگر بوده است.

رفع ستم سیاسی و اقتصادی از کارگران، بهبود شرایط معیشتی و ارتقاء سطح کیفی زندگی کارگران و زحمتکشان، برابری کامل حقوقی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زنان با مردان، لغو قوانین تبعیض آمیز و تحقیر آمیز به ضد زنان، اینها همه خواست های مورد تأکید

چرا با توجه به کمبود معلم در آموزش و پرورش، که حاجی بابایی وزیر آموزش و پرورش نیز به نیاز 2300 معلم در تهران اقرار می نماید (روزنامه آفتاب یزد - یکشنبه 17 اردیبهشت 91)، هیچ اقدامی برای جبران کمبود معلم به عمل نمی آید. و چرا هر ساله شاهد اخراج یا تعدیل معلمانی هستیم که به صورت حق تدریسی و یا پیمانی در آموزش و پرورش مشغول کارند؟ در تأیید همین موضوع، اخیراً شاهد تجمع معلمان شرکتی مقابل مجلس بوده ایم: «تعدادی از معلمان و آموزشیاران شرکتی آموزش و پرورش و مربیان پیش دبستانی دیروز مقابل مجلس شورای اسلامی تجمع کردند. این چندمین بار است که معلمان شرکتی و حق تدریسی مقابل مجلس تجمع میکنند.» (روز نامه آفتاب یزد - پنج شنبه 21 اردیبهشت 91)

این معلمان همچنین در یادداشتی به نام جمعی از آموزگاران حق التدریسی پاره وقت، که در روزنامه آرمان پنجشنبه 21 اردیبهشت 91 درج گردیده است، از اخراج خود خبر می دهند. آنان در همین یادداشت، خواهان رسیدگی به درخواست شان، که بازگشت به کار است، شده اند. جمهوری اسلامی با اتکا به تصویب قانون منع استخدام دائم در مراکز مختلف کارگری و یا کارمندی، کوشیده است علاوه بر محدود نمودن کمیت نیروهای شاغل در مراکز خدماتی و

کشاندن نظام آموزشی از بیشترین تلاش های ارتجاعی سود می جوید؟ پاسخ به این سؤال روشن است. معلمان به دلیل اقتضای شغلی، اگر خود آگاه باشند، می توانند آگاهی های اجتماعی و علم و دانش را حداقل به نسل های آینده منتقل کنند. به همین دلیل رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی برای احاطه داشتن بر تفکرات آنان خود را ملزم می داند که بویژه با آموزگاران که خود را منقد نظام آموزشی منحط اسلامی می دانند، مقابله نماید، و از عده آنان در نظام آموزشی بکاهد. رژیمی که موجودیت خود را مدیون جهل و خرافه و نادانی می داند، هرگز نمی تواند با عناصری که می کوشند بذر آگاهی را در جامعه بیافشانند و به تنویر افکار دانش آموزان بپردازند سر سازگاری داشته باشد. تصمیم ارتجاعی برپایی مهد کودک ها در مساجد و سپردن مدیریت مدارس به حوزه های علمیه و دادن وظیفه تدریس در این مدارس به طلاب حوزه های دینی، بخشی از پروژه ارتجاعی رژیم برای به انحطاط کشاندن نظام آموزشی است. به همین دلیل است که باید با تردید به هر حرکت رژیم نگاه کرد و از سران مرتجع رژیم جمهوری اسلامی پرسید که چرا عناصری که دارای مدارک تحصیلی کارشناسی و کارشناسی ارشد و بالاترند نباید در استخدام نظام آموزشی پذیرفته شوند؟ باید از متولیان نظام آموزشی پرسید که

فرهنگی و صنعتی و وزارت خانه های مختلف، به پرداخت مزدهای نازل نیز اقدام نماید. تحت تأثیر همین قوانین ضد مردمی است که هم از پرداخت مزایای شغلی کارگران و سایر کارکنان دولتی سر باز می زند و هم با اتکا به قرار دادهای موقت دست خود را برای اخراج کارکنان شاغل در مراکز کارگری، خدماتی، فرهنگی و غیره باز نگاه می دارد. قابل ذکر است که رژیم با راه اندازی شرکت های تأمین نیروی انسانی، وظیفه بکارگیری نیروهای مورد نیاز خود را در بخش های مختلف کارگری و کارمندی، از طریق بستن قرار داد موقت، به این نوع شرکت ها محول می نماید و ضمن پراکندگی در صفوف آنها خود نیز از مسئولیت مستقیم در برابر افراد کنار می کشد. شرکت های تأمین نیروی انسانی نیز به هنگام امضای قرارداد با معلمان و غیره آنها را ملزم به دریافت مزدی بسیار نازل تر از مبلغی می نمایند که خود آنها از کارفرمای ذی ربط می گیرند. مثلاً هر فرد پذیرفته شده به شغل آموزگاری فقط مبلغ 320 یا 350 هزار تومان و 15 روز بیمه در ماه دریافت می کند. البته در بسیاری از موارد مزد پرداختی به آموزگاران که به استخدام مدارس غیر انتفاعی در می آیند به مبلغ 200 هزار تومان در ماه نیز می رسد. جای بسی تأسف است که معلمان زحمتکشی که وظیفه رشد فرهنگی و باسواد نمودن فرزندان این

جامعه را بعهده دارند، باید مزدی معادل 200 یا 300 هزار تومان در ماه دریافت دارند. این یعنی دست و پا زدن برای نجات از مرگ تدریجی. ولی ما شاهدیم که مسئولان دولتی چگونه پاداش های صد میلیونی به مدیران وابسته به حکومت، به پاس خوش خدمتی هایشان، پرداخت می کنند. در واکنش به این قوانین ظالمانه سال هاست که معلمان راه اعتراض و مبارزه و مقابله با سیاست های ضد مردمی رژیم را درپیش گرفته اند. سال 67 اوج این اعتراضات و تجمعات و تظاهرات هایی بود که منجر به دستگیری و زندانی شدن بسیاری از معلمان گردید. معلمان پی گیرانه به دنبال احقاق حقوق خود بودند. در روند همین مبارزات بود که بخش های مختلف آموزگاران در شهرهای مختلف به تشکیل کانون ها و تشکل های متعدد مبادرت ورزیدند تا بتوانند از این طریق به خواست های خود دست پیدا کنند. مهم ترین و گسترده ترین تشکلی که توانست شاخه های متعددی را در شهرهای مختلف ایجاد نماید، کانون صنفی معلمان ایران بود. این کانون به دلیل گرایش به سوی یکی از جناح های حکومتی، از پی گیری لازم در امر مبارزه برای تحقق خواست های معلمان برخوردار نبود. اما به دلیل ایجاد یک تشکل گسترده که بخش وسیعی از معلمان را تحت پوشش قرار داده بود، می توان آن را یک گام به جلو نامید (متأسفانه هم

دو شعر

به نویسندگان آسیائی و آفریقائی

ناظم حکمت
[۱۹۶۲]

ترجمه یحیی سمندر

برادران

به موهای بورم منگرید

من آسیائی ام

به چشمان آبی ام منگرید

من آفریقائی ام

در سرزمین من درختان سایه ندارند

درست همچون درختان سرزمین شما.

در سرزمین من نان در کام شیر است

و بر سر هر چشمه ازدهائی خفته است

و آدم ها پیش از پنجاه سالگی می میرند

درست همچون سرزمین شما.

به موهای بورم منگرید

من آسیائی ام

به چشمان آبی ام منگرید

من آفریقائی ام

اکنون عده ای از اعضای آن گرفتار زندان های جمهوری اسلامی هستند). معلمان مبارز باید از این تجربه برای برداشتن گام های مؤثرتر استفاده کنند و به ایجاد تشکل مستقل خویش اقدام نمایند. آموزگاران مبارز باید برای لغو قراردادهای موقت و پایان دادن به کار شرکت های تأمین نیروی انسانی که در حکم دلال و انگل در جامعه موجودیت دارند، مبارزه نمایند.

به کارگیری و استخدام آموزگاران و استادان مورد نیاز مدارس و آموزشگاه های سراسر کشور باید با قراردادهای دائم و از طریق شورای منطقه ای آموزگاران و استادان صورت گیرد.

بسیاری از آموزگاران زحمتکش برای تأمین معیشت خویش همواره در تنگدستی و ناتوانی بسر می برند و به همین دلیل مجبورند برای جبران عقب ماندگی خود شغل دومی را برگزینند. برای رفع این محدودیت باید سطح مزد دریاقتی آنها معادل هزینه متوسط زندگی یک خانوار شهری ارتقاء یابد. دست یابی به خواست های واقعی معلمان نیازمند سازماندهی و تشکل مستقل است که باید با اتحاد و همبستگی و مبارزه ای پی گیر تحقق یابد.

(1) تام تام، نوعی از آلات موسیقی ضربی است که منشأ آن از چین است و عبارت از یک صفحه فلزی دایره شکل است که به طور عمودی بر پایه ای آویخته شده است و چکش چوبی بر آن نوازند (لغت نامه دهخدا). ناظم حکمت، عینا همین واژه را به کار برده است.

نان و گل سرخ

جیمز اوپنهایم [1911]

ترجمه یحیی سمندر

این شعر، سروده جیمز اوپنهایم شاعر و نویسنده آمریکائی (1882-1932) است که در دسامبر سال 1911 انتشار یافت و شاعر آن را به «زنان غرب» تقدیم کرد. در تظاهرات ژانویه سال 1912، این شعر به شعار کارگران نساجی لارنس در ماساچوست تبدیل شد. تظاهراتی که در آن کارگران زن (که بیشتر مهاجر بودند) و کارگران مرد شرکت داشتند. این کارگران همچنین دست به اعتصاب زدند که دو ماه ادامه یافت. در این اعتصاب حدود 20 هزار کارگر شرکت داشتند. چیزی که نقش جرقه اعتصاب را داشت این بود که صاحبان صنایع نساجی به بهانه تصویب قانونی در زمینه کاهش ساعات کار

هشتاد درصد مردم من بی سوادند

در سرزمین من شعر از دهان به دهان راه می یابد و آواز می شود

در سرزمین من شعر می تواند پرچم شود
درست همچون سرزمین شما.

برادران

شعرهایمان باید بتوانند همدوش با گاو لاغر زمین را شخم بزنند

شعرهایمان باید تا زانو در گل برنجزار فرو روند

شعرهایمان باید بتوانند هر پرسشی را مطرح کنند

شعرهایمان باید همه روشنائی ها را فراچنگ آورند

شعرهایمان باید بتوانند مانند فرسنگ شمار بر سر راه ها بایستند

و پیش از هر کس نزدیک شدن دشمن را ببینند

و در جنگل بر تام تام ها (1) بکوبند

و تا زمانی که در جهان حتی یک کشور برده یا یک برده هست

و یک ابر اتمی در آسمان باقی مانده

شعرهایمان باید بتوانند

مال و ملک و عقل و فکر و جان و آنچه دارند

نثار آزادی بزرگ کنند.

چون آنها فرزندان زنانه و ما باز هم مادری شان می کنیم.

زندگی ما از تولد تا مرگ عرق ریزی نخواهد بود

قلب نیز مانند تن گرسنه می شود

ما نان می خواهیم و گل سرخ می خواهیم.

هنگامی که به راه پیمائی می رویم، به راه پیمائی می رویم

زنان بی شماری که سر در خاک فرو برده اند

از وراى آواز ما فریاد دیرین شان برای نان را سر می دهند

روح رنج کشیده شان از هنر و زیبایی و عشق بهره ای نبرد

اکنون ما برای نان می رزمیم، برای گل سرخ هم.

هنگامی که به راه پیمائی می رویم، به راه پیمائی می رویم

روزهای بزرگی به ارمغان می آوریم

هفتگی تصمیم گرفتند مزد کارگران را کاهش دهند. اتحادیه رادیکال «کارگران صنعتی جهان IWW» در سازمان دهی اعتصاب نقش مهمی داشت. این اعتصاب به «اعتصاب نان و گل سرخ» و یا «اعتصاب سه قرص نان» معروف است. براساس شعر «نان و گل سرخ» سرودهایی ساخته شده که به صورت همسرایی خوانده می شوند. همچنین کن لوچ فیلمی با این نام ساخته است.

هنگامی که در زیبایی روز به راه پیمائی می رویم، به راه پیمائی می رویم

میلیون ها آشپزخانه تاریک و هزار کارخانه غم زده را

پرتوهای خورشیدی ناگهانی فرا می گیرد

چون مردم می شنوند که ما چنین می سرانیم:

نان و گل سرخ! نان و گل سرخ!

هنگامی که به راه پیمائی می رویم، به راه پیمائی می رویم،

برای مردان هم مبارزه می کنیم

برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان
پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

خیزش زنان خیزش مردم است.

دیگر رنجبر و انگل، ده زحمتکش برای یک تن
آسا، نمی خواهیم،

خواهان تقسیم شکوه زندگی هستیم: نان و گل
سرخ، نان و گل سرخ.

زندگی ما از تولد تا مرگ عرق ریزی نخواهد
بود

قلب نیز مانند تن گرسنه می شود

ما نان می خواهیم و گل سرخ می خواهیم.
